

هو الله حسی
و محمد الوکیل

نصی آر مقرر

و محمد حیدر سودا

و کهیت را می احسروا هس کرد بد که اس

محمد مراد حاسودل کدار که اریا ای طبع رشاد اریا

اریا ماهر محمد معمود را محمد ابراهیم محلی محلی ای

طبع و انتشار هم و حو با محال محلی طبع در پیامده بود و موس

و طالع و عدل و بورد و اریای دیا مان مقرر محمد حسد الله

و طلب المصنات الله امریوم طبع او و اشاره میوم با ما را

و موقع ارموس و محمد خصوصاً اریا سفید

این کنار اس احقر در چنا و مماند

حرم اوس نکند و اما

افلا سلا

العالم
الحاج شمس علی الحارثی
الحائری

شب سهجم شد چو ماه تاب	در بر بوده حاتم ملی و اسماعیل
بندی و بهما	
ای بر یوساه سرش بطلایا کرد سه	امروز بر یوساه سرش بطلایا کرد سه
رو بر زبان و سه بر زبان در چو	حر بل را به صد عظمی کرد سه
فاسل شد رکشت فاسل عد حقا	برین قصه فکته آدم حوا کرد سه
رو برین سر کون توان واژگون	از چشم ناو مهر شریا کرد سه
چو کونیا سماور برین حوا	هغه اسمار بعد برین حوا کرد سه
و بر حوا ای ثانی شد اودن ترا	سه سدا شمع حوا کرد سه
در نام و عرای سلیمان کوملا	مرج هوا و ما فی دریا کرد سه
از عی دهم در عین مهنگام	نا مال صبح و سام سیم کرد سه
رو بر سغان کسده یعقوب اقل	نمرا چو نوح بان بها کرد سه
و بر سغان احد ایلان و پیشم	ما حوره قطره ای دریا کرد سه
چو سه بر ریسیم زانو و رود	درو به و مسلم و تریا کرد سه
چند آنکه حلق آدم و حاتم کرد سه	حاکمی درین برادره اشا کرد سه
بندی و بهما	
چو دهم و در صند سدان کوملا	شد عوطه و برین حوا کرد سه
نارید اسماورین سکة سل حوا	سد هشت ماه عرطه طومان کرد سه
سیر حوا نواخت الوده کول حوا	ریدان حوا نو سف کعا کرد سه

<p>چونکه به معنی لایعین رسد اودا هزاره هفت و بیست و سه رسد حق و ملائکتی دسار و سه رسد کاهی که پیش عرش برقرار رسد و جبر بر جو و حق بر لایع رسد هم با حدای که در کبی و در مهور</p>	<p>مهل عد و ندر که دو شد کوی داشت نسکه بر سر پهلوسه چون او می بر که خاسار دس ادر پد برین مادی و شد برین در جرم نکود ما متوجه اقیام شد عرفت محیط ماکتی سپهر</p>
<p>نکاده امر کس فکون لایع رسد ساکن شدی سالک سما، نسکون مل و مل و رطله حق و جو رسد اسطت و اژگون ملک رسد کاهاها ساهه این برون سدی اسکو که ملد سو و نسکون رسد و اهل بحری کرد و دوشدی اسمعرا سر و لک مر کو رسد ما را عدای برج و دوزخ مروند حوصه کره ها که بودا بر مهور رسد</p>	<p>کاش ارمایک کسه هم کاف و نون شد کاس ارمای و جو و رسدی کاس ارمای که شد لایع رسد کاس ارمای که رسد سر ارمای رسد کاش ارمای که شد نسکون رسد کاس ارمای که رسد کین سو و کوش کاش ارمای که رسد برین رسد کاش ارمای که کش جوان و نون رسد کاش ارمای که کش و نون رسد حاکمی و نون و حطاد رسد</p>
<p>بد ششمی</p>	<p>بد ششمی</p>

چون شد دره سمع شناس آید لسمد بان و ان بمهان کرید بر یار و رفیق سالار سلمان کرید افغان العطش داسیران کرید نکس حریان بهادر گلستان کرید کو همب خاقدان شهیدان کرید کرد بد لاله زار بیابان کرید بیسر بون طپیدن آیدان کرید طلی که از یورفت سلطان کرید هل پس مریدان در ویر میریدان	محمد بدیر و کعبه محاسن شد لشکر و کربس زار د کوفت و ریحان ان اسل سدا دهر اند کوش و بول را همه ماهور کرد از سموم حادثه کلچین دور کو همب کس مرید حاکم عمر شد و ریحان لاله زار و ان سر شد هر سه تحت و ریحان و ریحان ان را زار و د کعبه و د ریحان بار و ریحان تحت و ریحان
بند چهارم	
افغان اهل لب و لعلش برین ارچا و شوکران و همس راوی کمان سکس و داس حام و شکم و داس رک و کمان و داس ناس کس و شوکران و داس و حاس و داس و داس	خو و داس و داس عوم و داس و داس ناکه و داس و داس کعبه و داس و داس چ و داس و داس پس و داس و داس کس و داس و داس

نقدار دیوان گور و نسیم و سلسل	انست و آیه نام هم نام
نقدار دیوان حله کو و آذر که برسد و کور	ر نام از سر دل دارم و ویم نام
نقدار دیوان برسان شریف نام و سیکر	م نام است چه عظم و صم نام
نقدار دیوان سوخته نام و نسیم عسری	ن نام است نامی و هم نسیم نام
نقدار دیوان صبح عدد و ست و در کرا	ن نام است شرح ارم و و نام
نقدار دیوان صبح نام و سوخته نام	ن نام است و صبح و صم نام
و بر آیه نام او بعد از اسم و نام	هر سال اسماء و اد و خواسته نام
و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام	اخر به نام او خود و عظم نام
حاکم خود بر کای حسین شد و نام	ار صد و در نام و ای صم نام

نقدار دیوان گور و نسیم و سلسل

و بر آیه نام او بعد از اسم و نام	و بر آیه نام او بعد از اسم و نام
و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام	و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام
حاکم خود بر کای حسین شد و نام	حاکم خود بر کای حسین شد و نام
و بر آیه نام او بعد از اسم و نام	و بر آیه نام او بعد از اسم و نام
و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام	و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام
حاکم خود بر کای حسین شد و نام	حاکم خود بر کای حسین شد و نام
و بر آیه نام او بعد از اسم و نام	و بر آیه نام او بعد از اسم و نام
و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام	و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام
حاکم خود بر کای حسین شد و نام	حاکم خود بر کای حسین شد و نام
و بر آیه نام او بعد از اسم و نام	و بر آیه نام او بعد از اسم و نام
و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام	و بر آیه نامی صلی که خلق بود و نام
حاکم خود بر کای حسین شد و نام	حاکم خود بر کای حسین شد و نام

خوشدند اوس سر شاه نامند	عروش بر روکش روکش و گوشت
مهر رخا و آمدند بیه امان	کردید چو بیکو کمال سوار
که می گشت واسطه عقد کاف و نو	که می گشت سینه پیکر و دست و
آمدند ریار فلان در شش مضطرب	ما بر روی جمع و دل جمله سوگواری
بغوب و اوار و آسمان و بی کمان	خونوج بوج و کوشد و بگرفت
گفت که ای بهادر ابراهیم	و محمد لکناس حسرت و مراد
نخستین بار بدید و جد و جد و اب	در راه ابطار قدم و واسکار
سحر و شوس و اید و گداز و	همین پوشش و سوار و میشتند
مرحمت بران و خواجه و بر بنی	ما کاشتر بحال و دست کم بتار
هر که بگریه کا و جوی نکا و	کرد ایچو بر و راده سیمیا و انکار
لکن بدید و دم کسی و انجمن و	نسید یک سهر سهر و گشت
هم چو کوبه و بشیر و غسل و کس	صد چاک حرم پاک و بر حال و
نم چو سار و سار و سار و	ما مال اس کوفه و تنای و بودار
نم چو سار و سار و سار و	بی و سار و سار و سار و
نم چو سار و سار و سار و	پیش چنار و سار و سار و
بهر صای و سار و سار و	در کوی و سار و سار و
بند هفتم	
دران و یونان و سار و سار و	دران و یونان و سار و سار و

بند نوع و سی اگر جمله اش بشما	کر گوش کو تشواره و مجرب سواد
ندند سحر او ای کر با کاوی حال	کر مهر یار دامن جان من مهر باد
ندند اگر نه سر هم بکنی علیل	کر تاب سوره سوره بن مصروف
ندند شهر بازی اگر کس بدینا	کر خطا ان دشرا در حکم ما
ان خطه باد سوره سوره اما کند	ماداد عیای عرب ال عما کند

بند ششم

دید نظر چو رس آنکس کان کند	ادب و ناله علله را حق نگاه کند
اردا آنکس سوره حوایان که چشم	رحم خالق ال امام دامن و کند
ادب و ناله حوایان حوایان	و حش را حوایان حوایان
و سر بر ناید نه حوایان مرهی	و میهای کارخان ماران نکند
که اس حوله بود که مسکن در	و حش سوره حوایان نکند
گفت این حوله بود که ده پسر	و حش سوره حوایان نکند
گفت این حوله بود که ده پسر	و حش سوره حوایان نکند
گفت این حوله بود که ده پسر	و حش سوره حوایان نکند
گفت این حوله بود که ده پسر	و حش سوره حوایان نکند
و آنکس آن حوله بود که ده پسر	و حش سوره حوایان نکند

بند باقی

ان وقت سوره حوایان حوایان	و حش سوره حوایان نکند
---------------------------	-----------------------

<p>شد شادمانی او را پس نورانی شد هرگاه که گوید و بگویند خوشانند گهی مگر که موعده نام الحاشی است معجزه بیرون رین او شادانند در قند و سست و یا و بگریه طمانند چو امان ماه در سینه محاسنند محمود است شعر عین ماسانند و لعل مجله در ویر و شیخ و قناد</p>	<p>صد جلای بگریه چو بهاسد در ^{جای} ویر و دانی که بگریه او در بند اهل حرم به طرف این المکر کاس ه پیوید ساه و می جو که اسیر روها کسا و سینه بر بگریه کسول سینه مار و گوش فاعله از بگریه کسول ناکه سسل برین عناد از بگریه ساد حاکمی برین اسلام حسین از بگریه</p>
<p>سند نام</p>	
<p>شود و شود و خوشتران در نظر مباد هم که نه بود ملائک حق در سر مباد افعان حله بدش را بر دست مباد انقش به تیره و بگریه چک تر افتاد از پشت مامور و او بر بگریه و مباد طوفان بوج دارد و بر بگریه مباد کای همسر تو را موطن چو سمرقند او گشته عرب شهید از بگریه مباد یا از جریم شهادت بر بگریه مباد</p>	<p>برینکاه چو انار بر بگریه افتاد هم با دل بوحه جلاله بر بگریه مباد هر یک و یکسان در بگریه کشکال ویر از سور و مال بقیان سینه حال را که از اس سکنه بر بگریه مباد حد از انگریز کلا در بگریه مباد کامد بر این محو اس اس بگریه مباد تو کو سینه که شمارا اگر گهی بگریه کرد بر این در بگریه مباد</p>

از میان مصاصه ای چرا آکشد	یا در میان ساجار در میگرد
در می سکا ای اسلمی آکشد	یا تم اگر بر من نهاده آکشد
در هر ما حرمه الی آکشد	یا یک ما دال صائم با دکار
در سی با دوا ای بیو آکشد	هست این علم حصه بیار با تو
بر این کار محصور اسلها آکشد	سده جو شصت در باب س
و این کلمات را در آکشد	و این که در کلاس کو در و اسد

اسم ساجار

اول صلا تو افه کربلا آکشد	استغفار جمع عم کربلا آکشد
یا دار عری من کلکون ما آکشد	نشد سهرای جدی کر شهر باد
یا دار سر و اسر و رها آکشد	نشد اگر می رسد از سر نشد
یا دارین و رسم اسما آکشد	نشد اگر می شد با ال سها
یا دار عمار چال و سا آکشد	نشد اگر ای علی سهرها
یا دار عری من فاسم یار چا آکشد	نشد بوه و سو اگر چله اش سها
یا دار و ان و خطا کام آکشد	نشد و خطی اگر بر من خدا
یا دار عمار و محبت رین العا آکشد	نشد اگر به سر عم سکی ایو
یا دارم ادس و طبت طلا آکشد	نشد مجلسی شرف و ادا کر
یا دار کلو ی حقل من سر آکشد	نشد سرتی اگر بر من حو کول
یا دار و دایم کاوی در آکشد	هر لب و مری ای رقی شمع

<p> در ایسر هر مهرها چندان شد کاروان نهر مهرها چندان و حال و نهر مهرها چندان و هر مود و چوشتان چندان از دست و نهر مهرها چندان در اهرن نهر و نهر مهرها چندان عزای میار و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان ساحل و نهر مهرها چندان هر و سواد و نهر مهرها چندان دار و کون و نهر مهرها چندان عمای و نهر مهرها چندان </p>	<p> از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان از اهل و نهر مهرها چندان </p>
<p>بند با نهر مهرها</p>	
<p> مهره از ایسر هر مهرها چندان مهره از ایسر هر مهرها چندان اندیشه از نهر مهرها چندان اما ایسر هر مهرها چندان ماشا و نهر مهرها چندان </p>	<p> کای اهل سام و کوه خارا چندان از اهل و نهر مهرها چندان کای اهل سام و کوه خارا چندان اما ایسر هر مهرها چندان ماشا و نهر مهرها چندان </p>

<p>نکو حجاب سار و سه کام نکو راجل لب جاسا بکند نکو که کولش منافع در سه لوی نکو که کس لکه کوک با مال سوز نکو که نوسه و سه سلطان ^{حال} نکو فصل واسرینا کوه و نام نکو سات من و وای در صغر کس نکو طس در و محاسن سار و مار</p>	<p>که مشک مشک بگردن در دست زبان خشک را از فماد در دهان بر و سه بد در دایره کس لیس نسا حرم حس حرم فاسم جیش س حس و سه ناولر و محمش سد بد جمله رجال و سه و ویش د ظم لب عدد و جمله راسل و سه د کس سه و حی و و ویش</p>
<p>نکو که کس با فغان که ویش نکو که یوسف کم کس ام و ویش نکو که خا ویش ویش ویش نکو که ناح عدد و استام ویش نکو که سد من و مال و ویش نکو که فاسم اما دا و ویش نکو که ماه عرب و سه حلیل نکو که حال علی که و علی نکو که ویش کاشوم اسکر ^{سد}</p>	<p>س سلام نام و سه و ویش د راه و کس کوکان و ویش ها حیس که و ویش و ویش ش و ویش و ویش و ویش نکو که و ویش و ویش مماس هر کو و ویش و ویش عد و ویش و ویش و ویش که و ویش و ویش و ویش کساد و ویش و ویش و ویش</p>

سند هفدهم

<p>دکر علی ال علی صبح وشام نس اما عشر بعد بهرامام نس دکر صفت سحر جم احسام نس هر یو داس کردن وشت عظام نس رود و سلام نادو برامستدام نس روعاری سمیل بوفد حرام نس هسی و رید کالی دارالسلام نس کج حوال کج قاعه مقام نس لیل و بهاد تو مقام و صنام نس حور و صبور و صبا و صوام نس</p>	<p>حاکم تو را عت حرالانام نس پروند اکو برید هت مکر و مکر نس ما اخطای فاحش و افعال با صوب در اسامی ارسال اعتنا که مناس هم نام باطلی و از ادب حره نال دایر العز برای از مدار نیست در این حق سراج و کسب مرد دل بهر دیوان مدبر کرد و بان شهرت حاکمی چو کساح و هسی بر حال در حال کرد و بخت با شعی بوال</p>
--	--

ویرسان حضرت امام زین العابدین علیه السلام

<p>نکو دوسه کرم کان و دوسه ارفش که در جام جام دوسه هر دوش اتو بر سر و کل دلاله و با هوش رطل که حساس نام هر سر که دوش نس سر حانه و حاکم که دوش هر از به صد و پنجاه و دوش</p>	<p>نکو دوسه و دوش و دوش نکو دیت سلمان دست کرد نکو عابد نکل و دوش هر از نکو کرد که هر بر فاطمه را نکو هر دوش کرد که هر که دوش نکو دوش و دوش و دوش</p>
--	---

دیدند اند کو شو که کو شو از کسد	سند اند کو احمق فاح شد تا راج
دیدند اند عالی برس مکنده بخند	دیدند اند علیله بدست پانجر
دیدند اند که داسام کس صبح	سند اند که خاود در جرات شام
دیدند اند که داسرس نبط برید	سند اند شیر رب طسو و بوم
دیدند اند که در جوب رلک برید	سند این که ددان مصطفی
دیدند اند که داسرس لعن برید	صبح و شام و شب و روز میگذرد

سندی بکری

از دل رجا کدشت که خاها دای	شاه که جو خدای بد لها ساطع
سر هر جدا کسی بوجو نه های او	ان در به نه که نه دادند تن جدا
فرمانش مول سدا در نه های او	آنجان دلا عو که اند رمای عشو
ازین عد و برید سر ارفای او	اندرس برید که اربع و در مع
هر شام و هر صبح مسخا وای او	کردن چهل و چهل و چهل و چهل
حاکس مکر کس شد و جو عسکها او	عربان چرا اسانس سعل و کس
برست ناوکس و سدا در نه های او	پرسوی که رسام داماد سرس
سدا و هر سدا بر میل او	پرسوی که بر سر د و جو اهر
دع و سدا و دشت سدا پای او	پرسوی که بر سر د و جو اهر
سر هر حال و مح حکم سدا دای	پرسوی که بر سر د و جو اهر
سدا و سدا و سدا و سدا دای	پرسوی که بر سر د و جو اهر

شوری سرافاده عرب را و عجم را
 اذیر و اسیر نامه اند را دم و جام
 ماسکه عمری بروه و دست نهی
 بر سالاراه که صیفا صفا در محبت
 و ریشه سلازلت نسیر است
 و دین بقاع مؤکمان مؤکمان
 ماسد شرافت کی اداست و ان
 ارانش جوران مورد علم اب
 ستان و شهیدان حلف شاکو
 سرا و سبکی شل نهی بدیراد
 انصاف کن و صعد میلا که کز
 ستد برت خشان چو در اعتر که بد
 و راست شمس اب روان داد
 دیراه حد اکت حد او بد او
 حاکی علم با طهر و پیشتر هر سو
 دین و صفا اگر لوح و علم فاش نکند

کریم ساسد رهم لا و عجم را
 اذیر و اسیر اند و سر عجم را
 داده و سر جان او خریدار است
 بهر و که چو دو صد صد چو
 افکند دیا سر کلسان ادم را
 کاسه مکن مع و مکن ساه ام را
 و صنادهدات کد مدح عجم را
 مکره مکن چو عجم را من عجم را
 سر او در اید و بدیدن مسم را
 و داسا کی سر و یکد اس علم را
 سیر علس صفا نکند سیر عجم را
 و صعد و عرصه سگا عدم را
 و باد و حال دو صد قوم را
 دست که قوی نو او او دسک را
 چو سواد کد چشم قلم را و مسم را
 ارد بقاع عصه او حد را اعم

نند یک

حَرِّتْ عَلَيْنَا دُعُوْعِي نَصْحَةِ الْوَحَا

عَلَى مُضَائِلِ هَرِّ عَيْتِي وَعَدَا

حاکمی و او کی عمر و تکرار اب کہ در حجاب

سورکہ ارباب سیدار، ککام

مستند در دسترس

نکته ای حس در او در داد
 کهش بود که بلا حمله کوش
 سام خادمل برین بحر عطر داد
 و حال یال بر این بود سجادم
 حسن شوده الملم کسره کسره حس
 سکنی صفت حال در بر حس می
 هر اثر خص در بحر حس بر
 بود غسل رکش کر بر وفا طهر
 و در ادما س اگر مراداری
 رسود مر است در شهار سل
 و خطای حال او اگر بستم کرد
 و در بار علی صحر بر مکی سدا
 و بر اعرقا افعال است
 نسیم دین عبادش شاو رسد
 در استان ملک باستان و حاجی

که سکه که به ستم سر و دا
 بهر و کوس مرا کوشاوار و داد
 که تو بسبب به ستم مسکون
 کردم ستم هم از آن هر سه خود داد
 بخوای نمود و سواران از داد
 و چون که کوشاوار و بسبب سواران
 دست کشد و ستم بخود داد
 کس رحال و ستم و ستم و ستم
 عرای و ملک العرب و ستم و داد
 اگر چه دم و ستم و ستم و ستم
 و ستم و ستم و ستم و ستم
 که ستم و ستم و ستم و ستم
 و ستم و ستم و ستم و ستم
 چه در هر انبی و ستم و داد
 نصیب و ستم و ستم و ستم

مرشدی لکھو

در شام شد و میه شوی با و کجا
 کامد جوان دولت بیدار شدن
 معادش رو و دلش در صحرای عشق
 ناکی است درین شوق و درین پدش
 تا کی برسم صد مردن و شکر وفا
 تا کی به عشق بخت بود و شکاف
 تو کعبه را محاورش من کعبه بود
 احسن و هر دو چشم برو چشم
 ارباب با برادر بهما و مصطوف
 از بهر جلیب نادری من حاکم
 کو امانده اگر عتاس صغر
 ما دارم بد همو اسرار و دل و رو
 نه چاند نه کعبه نه لاسی نه معوی
 اس درخت نیست درخت هر اسامی
 لعی جو سبج درید ری کرد با

بعد از عمار سا و هر پد و کج
 دیدار ما کس بر اطلال صبح
 کمانه و و باله که ای باکی من
 سر لهره خال سه جامان خال
 حرما و یان دهنده با و کاد و نثران
 ما را کسر و کاه کند حار و خطا
 سرب بود بر مر و من نشسته
 ادر و طحیح سکو کم با خطا
 نمی نماند باسد و لعی را همان
 و هر یک کس حواهر من دست و پا
 کاتر کسار مل کسار سلوک و بیل
 که شو سام و کوفه که مجلس
 پوشم روح ادر طاره کیان با را فنا
 تا بدین حاض عام عانیس ع
 سنا رشتن رجوع و حرو و شیدار

بیدار شدن حضرت قیصر حوا و ادر حوا و ادر حوا و ادر حوا

کمانه حسد دگر پد بهر کترم
 نو دند و من ناب جو جو رسید

کو انکه داس بهر صفت سنا و سنا
 اکوون حصر دگر بطا و دگر کترم

دست باوج رانایانہ درخاستے	ربالہما حکم سو و کر کہ ست رور
دائما و میں فی السہو و السو	اراسم صنف عظمی مامی شد ریا
و حوس الو کتاب طوبی الو کون	نہ بدوای بوچو بدو اکد گہ و کہ
دائم حہ لیسیم کما رو	و سلیل الت سد مسل کو روم
کہ ہم حالہ بو حالہ ماندے	روا و چیمہ حوا و و ہم حوس
دل اس ماب رام بلع کسہ حیا	تو حاتمات حها ساں ہمار بو
صلی العرب اسر الکرباب	حکو نہ مریو سال حکو نہ اتان
سورحای بو مو کہ حائل الطلما	ریور رخی بو و مدس بطارم حار
دو فیا ح دس حرا اوصی و لاند	سہی کہ مدس و ق و مدان شرف
مرتل بدم حسہ بسط مراب	نوی کہ روح الامس بر عهد ہمد
مر قباب محو المر علی القو	سہراں ساں ساں حو مہر
مخطاب حمد ویر نگہ اعر حیا	س شہاں ہمد سراز و حور
مکسفاں و حو بصد اللطاف	دیاں مو بردشاں سوار باہ عری
مکو دکان یدمت ہی الس و	دھند کو فی و شام بصد لقر
سوحا حو عمتن قہر العرب	فلک حراں و حورمانہ و ہر عالم
قوی نسفہ و حو حصر راہ حیا	رسانا حراں و اما نسفہ
کراہ و ماب رمانی کد کچی بو	و ہمو دسا م و دسام ارم و را
	حوا کرین علیا حماد و قیر حوا و مر حوا نہ سام ویر

<p> صرغ هم نعل به مال فی برم نه چلا جواب سلاهی باویم تعقوب واریت حور را محاورم سرادم از جاناها برادریم دین دیدگی که مرل حالست بگویم هر دو را ماب رع در برانیم سلی بشمر و دامن خاکست بستم ادخار سر متا هر ازان ستم بگویم کرس ویر نه بد که کان بدتریم بودید شد که وصل بود کردیم نارب هم هر ازان نیشا نازد بگویم حوس و روش ناله دماغی ستم </p>	<p> با او صد مرغ داشت کریم ز مد ای صد صد ساد لاجا که لا سو کو درین سغری دوسه جو دوسه جو حور اس حنا و من ای بکا حوسر که کوراسم و حور کان بگویم هر پست ماه دیکو و شتر جرابیم ساکار دوسه اسوش دوسه شو نیکس صبر جعل بر سم اسر کریم هم که هم دوستا کند ماسریای نوس توانم در راه دور صیحه صد سام سد و عمرین ما نوحل اسل اه خر محبت ستم </p>
<p> مکالمه حضرت زهرا و امیرالمومنین علیه السلام سکر بستم و نه دهم درید و صرا کرمی نعل و اودش صعر صرا سجد و نکو که نکرمی نه سو صرا و نه هر دو صول نداری بگو صرا در هر کد و هر کس ماکر کد و صرا </p>	<p> کا و همه مهرین رجال صرا و عادی نه اس که کرم فی اکا داس سد واریس نرس کمار صرا ناز کم سزال و سواد هم صرا ادکر نه نادام اسریم و نکرم </p>

در دست نام در و در دست سکر جو محض شده ارباب سکر از جوب سر صوک و در امر جو کوش ار به لای که بد و ش بو بود و ش بو دنی کردید تا عوین و دین من سمر و کسر کو بود و اد و ش صلی هم دسل جوی و دند کرس ماه مطیع من جوان و حر و حر باماسا حار اید من شو و شایوس باد و خاک و مر مر ادا و دین	سکر عال خوش که از خطا ث مان نما خوش در دین و دین و انکر و من نطق است تا دین و دین و حر یکر مان و دین تا خوش کردار از حال و دین من در حال دین اندر دین و دین سکر و دین و دین نکس هم هر اثر کرم و دین و دین در مام و دین و دین و دین و دین ماکی و دین و دین و دین و دین حاکم اگر بول و اگر هست و دین
--	---

سدر و دین

کرب و ملا نام شکر کربلا کند کال و دینا من ال عبا کند سکر که اسر و دین و دین و دین که در دین و دین و دین و دین که در دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین و دین دین و دین و دین و دین	در کربلا خوش و دین و دین کاف و دین و دین و دین و دین ما پای و دین و دین و دین و دین سکر و دین و دین و دین و دین در دین و دین و دین و دین سکر و دین و دین و دین و دین انکر و دین و دین و دین و دین
---	---

<p> جو حاکم کاروانہ جاری ہم جو غلام نہ مری محرم چو یہ بد بھر جو کسے غلط فساد اور ادا مارا در حال بخش سہدی ہم اعرش ایش در احوال و بے بافتان دار کم رخصت و چو دلش پری ازون نساں بہر بودیم با حسن کو کراں ہم بدستد یاہ محرم دو صد حال ہم ہم ادا در حال نکوریں مہالک تو آف حال دھو سناں ویر ہم سُوداں بر تار و از ہم ہم پیوم کہ حراں دلد مد دم من ای ولے نابوایی نک مہر مانے حصو من را ہم اسیر علم رخ اعرش رع عمراے اداں قصہ جانی سر جاک </p>	<p> سو ملک سد صد مل و مال ہم محرم ہاں سر کدہ مالی سویش فلان و نورس ہٹا چو لے حوائی دے اعداں صد شو و سوس و صد مال دل دھوں لبالب قدی ہون دوختہ مشہور سر ادا مال جو سر کشکاد داسا سہرنا کدای جان افسر عالی حال الا ای کر جو، وصالی حٹا نک با حسن حواٹ سواں سر ہر سار او ہم ماہ مالی محلووم حکم دلائی دلائی محوا و الی محوا حیل مست عالمی ممت عالی کداریو یہ پُندار مال مالی قد سر برا نابوایی ہلائی حوا جان مت رسوئی والی </p>
--	--

دکون رسائی محمل و رکائے	کلیں شائیا مدد نادر میں شایا
داویدک ساھی مالک رفائے	مردن ناراج حام حمہ - اح
دوکرس ویاں دا حال مرائے	اس کے دربارے کو سوارہ
نہر ہن دماہن سورج بھائی	بھان سحر اسراں مظلوم
وہاں بھان نکون حوٹھائے	سدا جملہ منہ جہر کاھس
دلن صہر منہ و صدا مائے	لہ را آرا مائی مائی اس
ایہ ساع بدس اندر و اندر	دہاں دہاں دہاں دہاں
سرا ناٹو پھروں دیم دل کائے	دہاں دہاں دہاں دہاں
پدر و دو مادر علیا سائی	دہاں دہاں دہاں دہاں
کہا ای عہ عہ عہ عہ عہ	دہاں دہاں دہاں دہاں
کہا دیاں سب نو دیم پچ رائی	دہاں دہاں دہاں دہاں
کہا دیکس اں مرا صبح مارے	دہاں دہاں دہاں دہاں
کہا ای لا سداں احدا داووائے	دہاں دہاں دہاں دہاں
کہا داری بدل کسے ہووائے	دہاں دہاں دہاں دہاں
کہا ہس ایس ورس وکشا	دہاں دہاں دہاں دہاں
چہ کوئی تیرھی نیم تیرھی	دہاں دہاں دہاں دہاں
بھائی کہ طوئی و خٹوئی	دہاں دہاں دہاں دہاں
دہاں دہاں دہاں دہاں	دہاں دہاں دہاں دہاں

نوائے ۶۲، تداعریں
دشمنوں سے راہ سواروں
کلمہ نامی، برعکس طرز
نکوس پرت کوئی سرور
ہم و فرج و حوسر طوی
رباعی و ارس در صحت
کسبہ حاکمت ادرہ دوزخ

[illegible]

منہ بستی دگر

امیر و دار و سر پاسدار و محاسب
 دیوانه و کل مر و مسکونی
 کد و ناسان و سکر و سکر
 مر و سکر و تر و مر و سکر
 و چون کاو و عسل و ورم و عسل
 که محو شد و حال ماه و سکر
 کل و اسل و مر و سکر
 و سکر و حال و مر و سکر
 و سکر و حال و مر و سکر
 و سکر و حال و مر و سکر

[illegible]

دلی حضرت سید الشہداءؑ در تہ عا شورا علیہا صا ریدک

مسائل شریعت و ادب و معارف و حکم

هو دى حىب سىلما م روفه نسا

هو ديسالام اللام لكسہ خدا

ہو یا نہ ہو اگر کسی سے حق ہو

همو یرنامه؟ نه چها و سبب هه

۴- واسه رهاوال احل سم سمود

باسمہ و بسمہ اوطا محکمہ

وہی کہ وہ اپنے لیے لے کر گیا۔

۱۰۳

١٠٠٠

المسألة الأولى في بيان ما هو المشيئة

وہابیہ کا یہ عقیدہ ہے کہ خواتین کو شریعت کے تحت شہریت نہیں ملتی۔

یہ اہل اسلام اور مسلمان

هو دیر یوم همت ترا فراموش

کہ اھر میں ڈاکس و آرکس لکس

خود رسا دس عباس و عم من جعفر

حور و حیدر و سمر علیہ کافور

ساروی میں وحلہ قوم مارا اصر

دسایک میں عجم واسم مصط

جاءت في كتابه من السارجد

در سال کسبه و درج و کلاس

وہ سرفروغ عمارت کے

جہاں کہ جہ

کتاب فی الفی

در اسوی و خهای مرا در عزت و

ریداسیادکب ریداسیادکب

سورة التوبة

میں نے لکھ کر دے گا، اے

محرم الحرام سنة ١٢٨٠

۱۰۰۰ ریال حاضر فاسد با ساد

مفسر کفر کبر سر اوجا ک

مکرمہ ماویہ شہر میں

دسمھارا باب ویک دی اسد

دریہ رحم محمد مسودہ

صبر و شام صبا و دینوری اند

مع وسام کدو و کوهکوی
یعنی هب و چهار و ناروی

هو ورس عشاء پر سر بردارد
هو ورس اس مردان حلیل اسنا
کر چه داسم ملک شریل یعقوب
هو ورس من بحر حیرت عالمه با
هو ورس و داس اس و شهادت عظمی
هو ورس فصاحت کمان شش فصاحت
هو ورس در هزار اسماء مقدس
هو ورس در اسم محله کاه عروس
حسن و هر اک یار یار سر کوش
هو ورس عالم اس و شکاده نسیم
هو ورس سران سران سکینه
هو ورس هزار است و داس سر
هو ورس و دران ساء نسیم
هو ورس عرا داری حسن حسن
نکوس چاک و اسرار علام اس

کلوی حسل مد ران وید و
خروج نوحه و عرس لا مد ران
که او هر ارم کنجها ن مد ران
خوانه عرسش و حسب دیو شران
نکسته لب و دهم دس و مکران
مخلو اصغر و داری شکر مد ران
عقاب ساس ادر و پیر مد ران
که اس مد ران و پیران سر پیران
بدل هو و م و داری مکران
در بد کوس و ساس عراس و شران
خوش خوش دمانه هر سر مد ران
سبح و دیر سر و ابطش مد ران
حای بو س و دس و پیران
محم اید و ارم و سر مد ران
که سر محال کرا دس بطر مد ران

<p> نامده و سالی شایسته از تویر حال رو نکند در تن رو برین حال حسنه ایست ستایسته کام نگو مطر حسنه از کلام حواله خار و حسنه سکر دکان نه بد و ده از حسنه نمناست حسنه و هم حواله هم ساها ده اگر هم حواله هم بر سر شاه یکی و ده حسنه و هم مال است کوه حسنه و هم مال است نام بود حسنه </p>	<p> نمناست حسنه و هم حواله در این همه اگر نام ده حسنه هم حسنه و هم حواله مال دهی نگو و ده حسنه نمناست حسنه و هم حواله ایستایسته کام نگو مطر حسنه از کلام حواله خار و حسنه سکر دکان نه بد و ده از حسنه نمناست حسنه و هم حواله هم ساها ده اگر هم حواله هم بر سر شاه یکی و ده حسنه و هم مال است کوه حسنه و هم مال است نام بود حسنه </p>
<p> در این همه اگر نام ده حسنه که در فصل وی کل کسی و حسنه کایستایسته کام نگو مطر حسنه مر بو کوند ای حسنه هم حسنه و هم حواله کوبه ای گاه و سگاه بود حسنه </p>	<p> در این همه اگر نام ده حسنه که در فصل وی کل کسی و حسنه کایستایسته کام نگو مطر حسنه مر بو کوند ای حسنه هم حسنه و هم حواله کوبه ای گاه و سگاه بود حسنه </p>

این من و این جاسم دآما د من	وین مردس مصطرا شادس
این من و عیاس دستار د من	نسران تقاعی نش کربلا
این من و صد ناره نعلش اکرم	ناره خلق شرعوا را صغرم
این من و دیار ناله العطش	ویر عطش هر کوسه طغی کرده عش
این من و این خواهران بی کسم	وین ملاکش دحران نورسم
این من و منیر دیم در سهر شام	ناعمال در حضور خاص سام
این من و ارجوب سدا درید	بولب اعلام که حدم نمکند
این نلاهام کم صرح سل	ویر یو واهم اعدا احویل
حاکم این سرهای کر هر حر	شد عناو عاوشو سر سحر
رزی را اهل بیت ما شهید در حضور پرید پلید علی القریب	
و سکان بشر سامان اهل بیت	سد مجلس پرید چو رندان اهل
دو ها کفاده نسته بر بحر کسوان	نیکر بان شو و رسان اهل بیت
کران طمع علا می شاهنا مانعش	وین خواهش کیری جوران اهل
سرطست در بهادر سیرا که ندانم	وین کاور و ریب دلمان اهل
هر دم ردی بلند لعل چو ارسام	کایب حیرت قدر جوسلش ویدان اهل
که ما مال در پیش ای شوم بحال	شورش خانی از ملک بان اهل
اندکرم دیدم ورم قمار شراب لب	همدوش و همسر اسب بران اهل
این کوهی که شرفش صد چو مسرت	سویح او بر نه صد و کان اهل

<p>دست نرسد ایضا آسمان دست پیران را بر ما سنا کار سکاوه را که ماهان را کمر سری بود که در میان سنا دست سحر چه بر ما دستگیر پیران سنا دست چه آید دست پیر</p>	<p>از کوه و در پیران اهل کردار ابراهیم کا ابراهیم اهل سکندر و پیران را که اهل اربع و دهم و کجا اهل در دست پیران سده و اهل کردار ابراهیم اهل اهل</p>
<p>دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران</p>	<p>دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران</p>
<p>دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران</p>	<p>دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران دست پیران سنا دست پیران</p>

دست پیران سنا دست پیران

<p> ^{بش}شوی مرد زهری کلسان اهل ^{بش}مدرج حان و قوت حانان اهل ^{بش}اسرطس سرپس سلطان اهل ^{بش}مردنشدی ریس ویران اهل ^{بش}خوشی برانکها اسب و نشان اهل ^{بش}باشد ریس و مدد هت نشان اهل ^{بش}و ران نشان تا او نشان اهل ^{بش}مانود اس و سده سران اهل ^{بش}سوی ای ال پاله شمدان اهل ^{بش}خیزه مله مرد کلسان اهل ^{بش}بربانیرت حاله شمدان اهل ^{بش}سرکلسان احمد ناوان اهل ^{بش}کای سرکاروان اسرطس اهل ^{بش}اولاد و هم کاره ناوان اهل ^{بش}رد وای عا سده عا صا اهل ^{بش}سران اصحاب بریکان اهل ^{بش}حاجو بر اهل سلما اهل ^{بش}رکز و کسمع سسنان اهل </p>	<p> ^{بش}اس نما سماند که افکند دما ^{بش}احلی سده ماطه اقبول لب تراو ^{بش}اس شاد و ستر پسر لعلش ^{بش}دعوا و سندی و کشتی سر و ان در ^{بش}که اوار و بدرب سدریس بد ^{بش}اکه ایلای هم بود اسب اگر س و ^{بش}باشد ریس و مدد هت نشان اهل ^{بش}و ران نشان تا او نشان اهل ^{بش}مانود اس و سده سران اهل ^{بش}سوی ای ال پاله شمدان اهل ^{بش}خیزه مله مرد کلسان اهل ^{بش}بربانیرت حاله شمدان اهل ^{بش}سرکلسان احمد ناوان اهل ^{بش}کای سرکاروان اسرطس اهل ^{بش}اولاد و هم کاره ناوان اهل ^{بش}رد وای عا سده عا صا اهل ^{بش}سران اصحاب بریکان اهل ^{بش}حاجو بر اهل سلما اهل ^{بش}رکز و کسمع سسنان اهل </p>
---	---

<p> رتبه و در چون نقد شعاعی خواند و ابراج روح بخش که بخشی کشید جام نیکان دلار و هر دو جهان را خواند پس کنش میهار و انصار و عمرش پس بودن حرم و یار کوفه سوخت شد اعدا و مکه و ماه محبت مهر چشید بر سرش از برتد سمله و بر شو خواند عدوان سر و قد سبب ملک رد و در نهان شد بگریز و رسد توان عمارت کوکب با پال هر که در دایر محال پالت و اهل شو سلسله عدس حاکمیا </p>	<p> عسوان او بر معرجهها از قباله شد با او حس نشه حکم هم ساله شد و در لایع نام بس هر از ان دیال و بر محبت گفت سسدا همه عالم در پیش جاح و عام لیتما خواند خواند مجاور و مسکن کلا له با مح اسم اعظم و لفظ جلالت شد با حق سبهار میر و رشت لاله شد دران همه عالم در دایره و ناله شد یاد ازل و کناه صد بیت ساله شد در برج یقین و هفت رعدش خواند هر کس در حل سلسله ان سلاله شد </p>
<p> در نیت از مصائب حصص اما در حصص و انوار حصص علیهم السلام حصص در دوزخ و انصاف از حکم کما حصص در جویان از انشور سسده حصص طب که بر محب پار و قمار حصص که داشت اسلحه و کثرت تاک حصص حاد و او که چه تر یاد ان </p>	<p> حصص کشته ان در خطاب سینه حصص کسب و انشور و ان و انور و ان حصص کشته شریعت طشت و ان حصص کسب و انشور و ان و انور و ان حصص کشته و انشور و ان و انور و ان </p>

و کهر برعت ککان و سرهن کوم
 ک و کادله ز سر او و زش
 ام و با و قو و هر روم اک
 دانی کی و در سر او و در
 و سر او و در او و کاک و کاک
 الد و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک

و کهر برعت ککان و سرهن کوم
 ک و کادله ز سر او و زش
 ام و با و قو و هر روم اک
 دانی کی و در سر او و در
 و سر او و در او و کاک و کاک
 الد و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک

و کهر برعت ککان و سرهن کوم

و کهر برعت ککان و سرهن کوم

و کهر برعت ککان و سرهن کوم
 ک و کادله ز سر او و زش
 ام و با و قو و هر روم اک
 دانی کی و در سر او و در
 و سر او و در او و کاک و کاک
 الد و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک

و کهر برعت ککان و سرهن کوم
 ک و کادله ز سر او و زش
 ام و با و قو و هر روم اک
 دانی کی و در سر او و در
 و سر او و در او و کاک و کاک
 الد و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک
 و سر او و در او و کاک

مریضی دیگر

برو صفت ناولا اندل در سحر	بعضی شاکر که شوا در دگر
خو حبه و خرمشتم و ما دگر جمع	دیمه و اب شتر و دسلان سو
کریدن تمام او حله رهن و طبر	سرا و دگر که در جوئن کرا طبر
هی معن که در شتر در جوئن	هوئی کسین هم در سو و در بر
انصافه که ان عربان در افا	نور مرید و صائ ان قصه و سر
احم یاری و صی حاله و نوب	وا که در دلاش حر و ستر سو
ان در سکه چلی که ماست و طحال	یا اما که مذن و سم سو
دلیو شین بکره کتی حرد بل	یا که و و سان شوار شین عو
سهای و نامزد و ای مال	در هاله و بعضی هاله و مال
شست و ناکش و فاسم و تر	صد امر و دلاش و اسن کر
اکثر و در حرس و نرها	ان و نرها و دلاش و نرها
او یک و در حرس و نرها	اموی و دلاش و نرها
مرطوب و نرها و دلاش و نرها	دین و نرها و دلاش و نرها
حاکمی و دلاش و نرها	نوتی و طبر و نرها

مریضی دیگر

ساقی که در ماه و دلاش و نرها	ما که در نرها و دلاش و نرها
ناسد و ناکش و دلاش و نرها	نلس و نرها و دلاش و نرها

<p>ای که داد من آدم بیع انشس مرد د رانم و ائم عرش مری مرد در طاک خو بر در و ستر مری بود حاجها و عرش جانا امی بود مانا اس کون تایی کس بود اوله ابره دم و یلو بس بود سکش نهی بریده سارو عین بود کاس دست ان عجب دهن است رسوا حاشی تمام تران و اس بود هدوش مرصی رسوا اس بود از سر ان لک دهن باری بود در ملن باد و برید لعی بود ماه محرم و صفر ادعین بود</p>	<p>و برید اب در بر صم العاش کو ان کو و اعرش که لراب هو کو یوار باسد رط و همتی سئل و کس حاکم یحان وین مصطی ادا بواش بر اکرم صند ال رطو طاک مقتدر سکر مری بهار بر یلو سقا که ادا و سکر لک شمر بدن در شام و کر مریا کراشی می محال ماه دروا و مرص و ستر و اد ان سکر نو ووس مری وین مصطی با مریا سمر شرافت و عین کس ان عرشان می ترا عریان خلق حاک سالک کوش که هر سال و ماه مر</p>
<p>دور عمرای تنه ملر بر حد کوش ملک و حور ملک بر حد و بر مل رحمت و حد مر جان بود طاعتی بر تو دست مر امعبار بود</p>	<p>امری و مر و مام شیر عدا بود پوشم و چهره که اکب تو تران ای مر تسلل که کر تو مسل سم باشد و احسن تو لک سمر بهار</p>

<p>کریم بحال کرد عتاس و اصعرت کریم بر پامال ملک از سم جو کور بر مکان بیال رد و سا کور بر سمع اب بر اولاد بر و اب انکاس بود می بدس چشم بافوس انکاس باند مد چو متر کاشی داری انکاس بودم حق اوست هر را</p>	<p>باو بر شرف فاسم باهر جای نو یا حال و یون که سد کن و عیله یا حصکان مارید از برای نو یا مع ارولای علی و نکای نو و ختم بر کرسی زغرای نو هر مولد بر سه دسر بایای نو ما کردی در اهدا در پای نو</p>
<p>کریم بحال کرد عتاس و اصعرت</p>	<p>کریم بحال کرد عتاس و اصعرت</p>
<p>انما امر دیکه باو باو باو ای فسر کام و کد در راه مذا که هست امر در بر سهار و و در سماع در راست و در رارل مادم اند کور برای مع ورات ازید و چنا کور بر صم پال و در عیان ترک و حال کور بحال ماه عرب ساه سدر کور بر بلی باوه مد واره اصعرب کور بران مهاجر اند از اناسار کور بحال سلم و بلالان و کیش</p>	<p>دکتر باو خلق زبان سو کرد و و لجر اه و جو سهای نو بر و در کاد کاس امبار و ان نکا احصا و نو کور دین حق و امش ملل سفرا و نو یا در محاب است او بر و مراد و نو ما در بیمار و در و اد هر ار بر ما در جوان شرف و در و سار و نو ما خلق جل چشم بر اسکار و نو ما بعضی کستان و عین و سار و نو ما طه ککان و عین و سار و نو</p>

سیدل سر و تیرد دوار اویک
لی عمل و کماره بحار ای نه د
کرد ددر اسمان و میں مارہ اویک
ناو حش و طر کہہ ہم اوارہ اویک

مکالمہ حکمران اور احباب سے کہ وہ انور شاہ یکم پھر

از این بدم دل فکار آگهی نامه
نود و دو سر کفدار آگهی نامه
دشاه و سده سر آگهی نامه
نصیح و مایوس ساز آگهی نامه
مراسلای کل بنار آگهی نامه
نود و سه سر کفدار آگهی نامه
سرخارها سده ناچار آگهی نامه
مکرر دگر و بار آگهی نامه
فغان کند و درد و نوار آگهی نامه
پوید کسب خریدار آگهی نامه
ممودادت سار آگهی نامه
سرخار دگر و بار آگهی نامه

فرد ایضا

[illegible]

محال ہا میں نے پیر سوار واد
 اد جان بعد وقت کم سار سار
 ہم محال مدت حال و سار
 کہ الہ دارہ مدام هوای است
 کما وہ کر دی یکدم نکر من کار
 دسہار و سار سہار کس واد
 و وقت کل نری جو جو ہر ہر
 سرنہ جو من افکار جو سار
 کر دی و سار و کر ار کار
 سس سوم سار کر بھی سوم ہار
 سس نکر محلات کو حشر مار
 سس سس سس سس سس سس سس
 سار و نکر واد حار و سوار
 نکر جو نکر و سس سس سس
 حشر سس سس سس سس سس
 سلام سس سس سس سس سس

مکالم علیہما سبک حواقر بنا پدر مهرنا

پیدر حال میں کے حکم سے

مطول است عم محضر مسری

نکرده همکس در کعبه عس	خوب و مای هماد هماد
که غیر از یوسفی در بر دست	عیال خویش اراد و سر داد
نعمت از کرمه شام و سحرگاه	نکرده کس نما ادا ادا داد
چون اندر رستمی ای ری	یدیم کس چیس و حب مند
سعاد با سعاد در به محکا	خدا و دنا محی النور والصاد
مکالمه علیا خان با کب خاتون بان در مهر و نام	
نار بر بوی بد و مهران و داسوا	نصیح شام و نیت و مهر و عفتا
م سانه که خوشا اینه و روغ	نسر دست ناسا ادا پس خنام
مکر س مشربای و دمه - ادا	دست یا و دیگر در بهاد و سدا
کوب و سد ملی در جم ساجو	حمد دست بر ا طعنه سال سنام
حکومت و دیم ش س و سربسی	که لایق و دود و سمن اسکار و
حکومت که مرده و بوی ساد	دهند همو که امان نصدا بل لک
نکوت که در دست سکی و ک سکیها	مخرم و صفرم هر و جو و دوعنا
که - اندر ا مر اگر و اصغر	هم نجان تو خا یل که سیر و عام
بر - ح سها و اسماکه کسد	حر طعنه که تسد که دست تات
از - که دست و در جز مر خود	سر سول ساس ساسا د عنا
حکومت که خطاط سیران و سنام	که خطاط کسری که بی بخار و سنا
مکومت که و سنا د سیر و د و سنا	مر سکتیم کم که مر با و مر ک سنام

<p>و انجا نادر کو نشانی بود که نرسید با امان و بچشم نرسید و بعد سوختن سالها نرسید دل پروردگار نام که رسد و نرسد چرا که نرسد و نرسد ساسد عمر پر رسید و نرسد دل پروردگار نام که رسد و نرسد در جوع سر شکست و نرسد در حاله کوه از و نرسد بعد از نرسد و نرسد در حاله کوه از و نرسد</p>	<p>چگونه طی ام واه نام و کوی را بود ریس او سلیم اسکرام اچان بود در جوع نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد در جوع نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد در جوع نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد</p>
<p>در این دیار نرسد و نرسد نام کوه نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد در جوع نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد در جوع نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد</p>	<p>پس این دیار نرسد و نرسد نام کوه نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد در جوع نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد در جوع نرسد که رسد و نرسد نرسد نام صد حال که نرسد نرسد و نرسد و نرسد نرسد که رسد و نرسد</p>

انجو سار و مرکب حاککی در روای کرید	دار معان بالهای بر زاری اسم
دامنه سیمول و سیمای علیا حاطه صغریا و مکن نکرید و نوی بکر	
از طار عرش که بر مکن درین	روی شکستی برالم مال و پیر من
شردم تند از بر من نو چوشت	سختی مرجه امولن سام و سحر من
ای یوسف کم کس و حجاب و سد	اگر بر خو معوی پایم تر بر من
از دایع و از نو بر شام و سحرگاه	خو خشمه رو خور و چیدان من
شردن کما بودم رو در شتاب	کزی بچه نصیر کناره در من
با چدم بر و بر سر سینه سب و	هو سد دلم از به کرای بد من
امروز کرم و عدل بواسطه نه را	اصغر یونختراد یسر من
مکون مسافر که بود مصعب	مکر سحاح سر ای ناح سر من
هر خطه سلام کم از عین سلا	کافی دسر ادم و سر من
هو تر که اصغر سده شیر و سخی	کیا کسیرین سخی اندر من
نویسن قاسم کجا کرد عروسی	کاس علس نو همجو عار بر طر من
سوالش عم داده وار عم کدارم	و بر عهده عدل خو من حکو من
نویسن مسلم سد کر کوفه مسلم	نویسن نطفال صغر من حرم
نویسن بنها سر خط حاککی علای	کو هس علای ملانان در من
مکالم علیا حادید جو ادو بر با مل ع و بر و حکو نو توانان را	
را در و بر کر ب عجم کما نو دیکل	حد ارکین بر س جلد جاد عم درل

<p>پی سماع طبل راه ناماهی اگر طبل در مجلس برآورد روح و انس بود حاکم تمامش</p>	<p>نکو بعضی سعاد، بعد از حکم نکو فکر کند از لطف دهم حکم نکو شهادت اقامه و احوال</p>
<p>مکالمه علیا حاکم کرمی نور حسن حصر فاسم ناپید پدر پیر از بوسه دید زعم حکم خود در جرم و صاحب روم سدا حد آنکه خدا اگر شود بر او قصیده که ملاطفت سدا اگر به سپارم کوا سرچشم در دایه نوسم کشته کور شد نه در دایه ستم در خط بکره رید جوان و یاد و رید و بدشا نیک و صبر حاکم منسرت سدا</p>	<p>نهاد در نه برادر محامه حکم دراں حرم نکر ای بان محرم حکم لذای خان در حاکم من و ال حکم رند در کرم در روح از اسم حکم سدا ستر هر از ستر حکم مرا و او دو صد کس بر حکم که هست کوه شای محاور حکم مدوح لعل لب حق از اسم حکم سر علی که در لاکو نم و حکم</p>
<p>مکالمه علیا حاکم بدست جوهر اصل محمد حسن نکر بلای خین انشه لوله سایا و من سودر صحر بنا سایا و کن دایه سدا سایا و من باره مار و جرو</p>	<p>و ا لایم ا ف ا ل سدا سدا و من سدا و من سدا که خاست لب سدا و من سدا و سدا و من سدا و من سدا</p>

<p>کاهی سوم مراد بشین که سر بر سر کردم اگر جمود بطلان با سو اطعانه در همگی او شکو کند کز بکوه او کرسی و تکی کند حاکمین قصه حاسو اهل لب</p>	<p>کاه باس علل بویبار سرور بالین زبان کشه سر جو استر من جو پس به حمامه سر جو اواث بان محار، بوی سر کر قصه جو خان سر بان مکر</p>
<p>مکالمات آحاد و ده جوان در شام باز او را بی تمام دست بشام و گوشتی یاد دل کند کای مهران و ادراخاں ترازم نوسم چگونگی که رسد اسفند یکسوان حکم که به سانه کرسم ندم چسان اولت ساس ندم چسان دوم دید پررم ندم حکم بر لب مسکده بوی ناطعهای مزور و لعل حاضر ماه و بالهت اسما نه در روست و بان لالهان حکم سام و هر بخور نکه احب بیکر بوی و یکم ملکوم مکر بریدن کور بر بان و کساده</p>	<p>میکرد تکره ارستم و طایع سند و اهر استر حوس دفعه پوشم چگونگی که بوعیان او بان اسد محاسن بوی بوی که بود حجت و که در دروازه که بان سراب و حسن و طوی و بوی رطقت در بوم بار و کھی سراب حطان سر کدم حار حیطان کو مد طمک کان یدم بویان کو مد کور کان اسر بویان ای احسان خای بوی و در میان جو رسید سا حار به شمس حار</p>

<p>بدنم مادی از هیچ سد روح هلاک هار باز در دنیا باطله بدال سدا حصص سمل سملنا و ح دیر بیر صحر بکر نفس صد چال هوراب دوش جوید و فانی بجای دامن مادر طمان دنیا چال دکه نام نظر کر کش پال حیرال</p>	<p>سانا و سنا راه او پندرس ها خاص کدکه لب و کو هر باد میان حس و وس و تو معوا هم عین که نامش وین دیو جوماهش سکر عوطه و رخت جو طری حال نک ساه راده اصغر سها جو سره نکست حال ز بود</p>
<p>۱۰ کلمات علی احسان زیدت نامنارد</p>	
<p>وی ماد کار پد رو سد و ناد انکاش بر می که بود اکسیر سکوم سلا رت تو سمر د در و اسرم باغ دور حواں پیشرس برادر مردن هر ابراد حواں تو هو تسرم بجای من احاره که طمی بنا و دفعی و سد در من تو حال پیش در محل و کجا و ده عاشق اکو من نکلی و اسیر هر ابراد سکوم کاهی بد حیران اسیر و ماد</p>	<p>ای مهران بیدار ما سان ترا سرم و یال مالا بعضی بود اسکر مجا ادم حکونه باب که لب پیشرس رسیدم نهاد یکس چو کج نهاد شیرین بر تو حواں برادر و دیک چهل سب حواں یال بود بر تو ای میر کاروان و بکشتای کسان اگر نک حیران ما شیر دوتام سر تو کم چه چاره سلف کاروان کاهی بکر دکان هم موام دید</p>

<p>بروین خواه بود در کمال سعاد که با او برآمد محسن جوان درست با تو برمسله بر کردن طبا با سده بر آمد در کمر بر بد تو را</p>	<p>با بگو این دانا را و العافیه که را دانی و در این جهان سعاد و در این جهان سعاد</p>
<p>هکذا لیس علیاً حیاد و حیوان و نبات</p>	
<p>ما در دین خواهی دید عالمان را که معرکه حمت عاده نفس بود امان بر او سم سوس نام و می سال و ساد کشته شود مقد علس او بد و نرا حلالی کرد مسمی که در این دین و سوس با طوس پیم و نه چرا و در محفل محوس مشر و سوس کدم او بود و دور مراه حوس خواهی دید بر سوس در شهر شام و کوه و نفس و در شهر نک کاروان عام و در وطن با صوس حرکت بر و کس به لید بر عود یکدیگر را در این دین و سوس</p>	<p>ما در دین خواهی دید عالمان را که معرکه حمت عاده نفس بود امان بر او سم سوس نام و می سال و ساد کشته شود مقد علس او بد و نرا حلالی کرد مسمی که در این دین و سوس با طوس پیم و نه چرا و در محفل محوس مشر و سوس کدم او بود و دور مراه حوس خواهی دید بر سوس در شهر شام و کوه و نفس و در شهر نک کاروان عام و در وطن با صوس حرکت بر و کس به لید بر عود یکدیگر را در این دین و سوس</p>

ایک بران اے لایو	ایک اے کار ۱۱ اسماں
برختمہ سادہ اگر داک	ازہجہ ۳ زہر حواد ساس
حاکم کو حصہ کرے اسار دہ	سرتہ تہ سریرہ اذالسا است

مرتبہ شریک

عربیک یکسری نادر افر بادید	اسیر مصطفیٰ با محبت اشادید
سام بدروس برادر در پیر	بلام خامہ سید دیدن تو کارید
بدیدہ دید کرد و سو او سم دید	سرشہ اب وکلار کرٹ اوریلارید
نکو دکان و دکانی پدر یاد	دوای درد در شہای د وادید
زہرہای شہیدان سالہ وادنا	زات بد بھدرم زہارید
کھی جوانہ مس و کھی سارہ سولہ	کھی کوجہ وادار و سہارید
سریرہ شریک سادہ سریر	سادہ سریرہ زہارید
دواع فاسم زامد واکر ناسار	شام یترد سریرہ د وادید
دکب سرہ طلس سان طلس	وریرہ سید دخی کھی کھونا وید
سحر دھانہ سیم کوس شوس	کہ سید سید حاکم در اسرار

مرتبہ شریک

حرانہ لاد ملک حاور ل وید	حرانہ د و طع حسن دل وید
عمی روی عسیر و اسما ہر د	سرشہ ارم مکر کل وید
دکت و اعرانہ ہر سال	سوتہ عرم واندہ حاصل وید

<p> سرایه اوستا علیاد اولسگری یکدست جوی سه و یکدست جوی مستو کرد سمع قدس راه اداری کاخو اهر جمد محو برادری اربع سد ربع مراکسه سکری هر یک کمد بر سر جوسه معری حای برادر بدو عم و مادری گفتان کلام و کرد عتاسوز عمری </p>	<p> سرایه عرو و اگر عتاسوا سمس رو سس اس بر راه عتاسو ری حسا ناصر معان ناله جو و ادیر بر راق کامنا د اطمینان خود ناله سرون بر کرد سر حمه که لست شمس اس اماد استری و نه ناو ری سوید راستعلیل سر و بر پهای در بد وان گاه ان سمره ناصر جوی </p>
<p>مکالمات علیا احادیث و ابواب با شریف</p>	
<p> مهر سپهر سلسله اصطفا است سرک رجوی کلس چید است احدی مجرم حرم در ما است احدی معما دیار سما است احدی و در نوسه و لعلش سما است احدی تان او بر داهل ای است احدی بیگم کرمی و ما است احدی امان ملق و امین خدا است احدی صله حرم کر بلا است </p>	<p> کایه رانار حکو مصطفی است نوسه سر بارستان فاطمه همل حرم او کی ای واده ربا مهماس کی و توی سس لست نوسه هم رسول و راس لست کر واده کلام خدا و اهل ای مضان است و ارسید خود یکدم امان دلا که در کت کدما مصلک که تا تله کسم دست وای </p>

در سوره حاده در امر عربت
در کج حواء را مال حواب
در جعید واسکا در لیل و نهار
در هر روزه تا سعه ساکی سد

دیر دست سم دوچار دست
فی اور و عم کسا دست
عمی سد سو کو این دست
دھت دست فچار دست

دریغ و کم

[illegible][illegible]

۱۰۰

2

بسم الله الرحمن الرحيم

2

1

1

12

15

9

Q

13

1

11.

11

[illegible]

11

11

1

1

11

1.

11

11

<p> بافکند میسر و موئل رید هر من اع دو صد تو ازل رید تو حواش عوام از حاحل رید سرجس نسان نه مغان رید که با سافه نه سدند محمل رید کند و دست بد الله حایل رید موره عرم که گوید فانی رید هر دور بنماد قایل رید مولود کن وینا زین عمل رید </p>	<p> ملک دکل ال عمار داس حصا دو دیکو شدا دلیع مل پیر یعوب سرم سر و فاد برید و اس و باد دیکو فاره سام خو مخو دشد کمال است جعفر عیاش فاسم اکثر کماله شاه شهیدان که کیر رس کمال است پیر خدا بکر که رشید سوره دهر هرا جو دهر با که سیر دلاستان تو خاکست با مولوکی </p>
<p style="text-align: center;">مرثیه دیگر</p>	
<p> عبدالید و دل فکار رید سودل شد داعل در رید یل دلیع دلیع هر رید بیطافه و دل رید ارشاع حسین فکار رید از حو ملک سوار رید تعمید مهر دیار رید در دم می خار رید </p>	<p> محبت کش بر و کار رید چو لاله دلیع کلعدان مد سنا در کش دور کار با صوب هرا در نام شس راد بر هر د و سکر مادید اشکار چو انو بهار رو باه یخهار در کوفه شام اد طعمه حاض عام از حو لثام ویر طلم برید و کسیر اس و باد </p>

حاکم را سال ملک با سال بر	مهرم چندی و با یکی از طالع دیون
در مهرماه نکست حضرت سلیمان علیه السلام و در مهرماه حضرت امام شهید	تشریح کرد علیهم صلوات الله علیهم لایزال
ای نکست حام و داسوری	حام و داسور را هر سری
بود آنکه بر دود و ایل و بهار	رسم آنکه به مهر ماه با حداد
در صدای راه و نیک اگر سری	مهری بد مهر و را صد سری
حام اول که نامش حام حم	و ان سلیمان در دین سام علم
نمود و ان مام در سده	بسم الله الرحمن الرحیم
حام نای که هر صبح و مسا	در درخت حنظل و سرکش
سیر بود ان مالک دسا و دن	سیر و در ان امر المؤمنین
آنکه کفین خالق ارض و سما	در و سلا و صل و رحمت بها
بود در وری شو مسیحا و سار	ما حرقش و حوس و سول تار
کرد ان دم سائلی از وی سوال	حان و نای ان کف در با نوال
در ریحی با حصوع و با حصوع	بدل سائل کرد حام در کوع
دست ان حام از ان بها	بد صد و هشتاد و اربلا
راش و حام نکد رای نیکو بها	حامی مالت مرا آمد به ماد
از عمیق اما جو با فوب از صفا	در دست حاصل ان عبا
دست کامی چون با کرسد شد بد	می کند آنکه سرباه شهید

<p> همی در هر جعاس بود در میان که با عیان کند هر کس در راه ازان سران که نوش نهان طنا محال جو با من یکج کاسانه رخا کسب علوی عس جانا نه سن چاکه بر او رف ازان رخا رضا حوت و او را صا و کز وانه ر حال صاحب کن منکا عریان مو نه بر دایم دهای سکرانه محم و خانی بود در بچ و دینا رین ناد صا حلقی ته دانه روی سول بخور عی در فاسانه ندع لعل سر چر کینه مستانه نهاده در جو عریان و موانه در سخاکی عی جاعان جو روانه </p>	<p> عری طوی که از سر پای مامون ساع دهر بر و شد مال اس انکور شد راعرا کاندس اجل ساقی عقی لعل سر رسم و رت و دل لعل و راع جهالان چسب جان ساد طوی کون شو کر بلا حی نکس صد جوم در قر و و صنگ رو و حال سوا دانه ناس صد در ابد که خد شد سر بر ناس نه که باره او فرد کلش اینا سواد ناس خند مال و ریت اینا سر که در دست و ریز ساد و سول روی سر شراب او ز عیان سی دیاں سکر طفلان نور سرتام نکس در سم ریس بر ناس نام و سرتام </p>
<p> استعلا بنور در مظلوم کر بلا صر ماله اند و در ارم کر سچو انوارم کش هماد ادم ادم هماد ادم </p>	<p> خاطر ادم هر ران افعاد برین عذوق کانه که مو فیل ال احمد چید و ناکی </p>

<p>نه سکه لکه که دکن جان خوش و خوش عجب است بعراب شو و میل اسیر دلا سویرم صبح نام هر نه ت رود یکی عرفت است که در عل و دبح دوم شاه حرامان بر یک کشور طوط سم بر آنکه بر باد بر دهن دوست کسی نداد بر و سال غسل و کس در بر سیاه و او طباطبائی دهم که نه لاسی بان هر نشا زحدا حقه مصر بر اگر چاکست</p>	<p>فغان که در و دوا دار برای عرب نمای پس و در دوا برای عرب محال هر سه عربی که درهای عرب سهم در هر سه کست خود صای که هفت صاس هر سه اسای عرب دیح راه حد اساه در حدای عرب نسخه های بهمدان مُسلا عرب گویند و اسام بدوای عرب رسم صدم بر با و طعلی اعرب که در وطن دمل اسپر کرد ای</p>
<p>و طوس می شوم ناله عربانه صا سر حقه اندم و تمام عرب بر اگر بچه نادشاه دوز است دلا سو حال عرب در عرب اها هم حلیان مُسلا هم دو سومین و بر بد خامه عرب سل بحال کن بهد کش</p>	<p>دلا سو در عربی تو آکی بانه مکانست که توان تسد را که خا حال سپا در بح ساها نکن عرب واری و در نه دانه سرو دلاستم بوحید امیر و دانه بر طاعت و اقتدا و استقامت که بهما کس را و کو و حله در نشا</p>

مرثیه دیکر

دریغ او الو دایع والعراف شام عاشورا	که صفش عشر و کسب دسد لجه نمود
دریغ او در حق دصدها کس بها	رودرس صف کسد صد هزاران خصم
دریغ او که های داوران و حجت	که شد سما الحرح روح الامیران
دریغ او دسسته فکوی بسه اب	که شد سرباب رایع و کردی سربس
دریغ او اشد همد ظلم سعل و کس کس	دو غسل و دو صورت که ارحال و
دریغ او ان صل مرتد من دوده مهر	که شد اسفان حوسعا عی مطو
دریغ او ان ایسه کک دلدل و دنا	سپاسام و کوه و انان کرد بدخصو
دریغ او ان سربالکد کونایم	ویران دهم هرات قصه و بیجا داسو
دریغ او ان سصد حال کاما و طپا	که در ان محو کرد عی ساد حال مسو
دریغ او افسم رایح که کاه و عرو	که در ان محو داما داحل و حله کورس
دریغ او سده سعاد و تل حیات	دل و این بسمل و اسکسه دای معدو
دریغ او اضرع و دمه د حال و نا کوه	ویران دسری و دای و شهادت جو دس
دریغ او اعلیل بای با ستر و عل و رجو	چو کجی کیم و دانه که در دای و کیم دس
دریغ او دمه دای و دای حاکم و کس	الهی کس دمه دای و دس در جهر بشو

مرثیه دیکر

سد کسه ماه دشر لایع کس دس	و دای دس لایع لایع دس
دس دس دس دس دس دس دس	سهم لیس دس سلاطین دس دس

عز وجل اثلث ايام من ريان نيكدام
من در اين شو و نسيم ساه مطلوبان
سد و ب حليم دودة سل حليم
اين كتاب الله عرب كرم هيب ايتك
هو كرم ندي اجماع حي دى العرسى
حدم ارك كرمى حيتت هزل و لادى
كاف حرم ساسم ناكه حليم لار اند
او حلا سر ادره و الله ادره اجماع
تا هم كس مد كرم حليم اضا و هم
س عوام دور حرم چو دور د و
كركيه كار ارم عوام ليد مچاسا ساه
چو داي پيسرم مردم داه ان ادر بظلم
دور دور داي ماما حليمه را ساه
بهر اس ديه اي نيك و طبعهاى هر دو
ره دهيد دى سامان نامان مسي
ناكها و دكاف و ر كحل طلع سر وى
كچلاس مالا بزم حو ناكه پيشن
م بكي ادره نادم حاك ادره نادم

در علما و پيام سر و ساه و نيكدام
صطفى داور عزم مريض نا و كارد
نكده حتما حرم عرش حو ناكه سوان
س كمان الله و هم عرب ادره نادم
سركو و اس مكاسب و رحمن و ان
و يد نكده لادى تار جارس هيلد
او حرم ناه حرا و ملا و س ادره
نكده نكده اكر ادره دى م و ن و
بهر لملى حرم نيك و دى و ادره
لدا و داسد داور دى و ادره
ادره داسد داسد نامان و ادره
نكده ادره ادره حرم مالا حليمه
اس ماسد حرم ادره كود كار دى
ما و ادره نكده ادره ادره
ادره داور و نكده ادره
ادره ماسد كسد و كسان و ادره
مستكم ادره ادره
كسد كسد و كسد و ادره

ای اهل سام و کوفه بدرستی حیا گشودند شش و پنجم پر سر دختر باغ با حوران عارب اسیر حاکم مکی مسلمانند از کبر و دور	اذا حراسان مل و مان فاطمه فقدادس و ناره حو مان فاطمه ویر کوس کو سوار طفلان فاطمه کایه کر به هسب سکی و احسان فاطمه
در بند مسلم که کار اهل بیت طهارت سر بان سیر بان بند اسیر چند بدر سلسله کشید و در بحر خرطوط هر می کرد و مسلح سلی او نه صدقه رشید با طهارت دیده سر سیر مدبر الا سیر چند نکستار و در چهره شد که و مش ماده ناره و بوسی در طر و وفا رند ب اردو کرد و با حو ان بیا از غم نوسد کم که حو بعت و حری حاکم اس بحضرت نا حیر که اسیر مسلم	در بند مسلم که کار اهل بیت طهارت نعمتی چند و رشید ستمانی چند سو پر نشان حو سیر لطف عود شاحند نور حو و سیر ستمانی چند هر یک که اسیر طاری داد و لای و چند همه در سراج سعادت نمانی چند کرد حو سیر و در حیر و نکستی چند حو اندر و بوم یهو اندر و نمانی چند پای و ناله ارعاز و معیلات و نمانی نوح شاسل سر سکن ستم طوفانی چند سر حو و کرد و حیر و ستمانی چند
توفیق اهل بیت و ابا حشر چو کاران هم شو که که اد کرد دینهای ماه پی حواری و سیر	توفیق اهل بیت و ابا حشر رو هر یکی و مان ستم که هر کرد و نمانی حیران حواری و اد کرد

در بند مسلم که کار اهل بیت طهارت

<p> ناکه را در همدو سجا دهم کیس روان دارو حال و سلمان و اهرس حرم و که داد عسلش و خاکش کهن بود تر سس اس دیو بر بهلو که کرد جا ماهی که تو امی حذا و اما ن هلو کردی بی صفت اگر نعل عمرش در سام و کوه و دشت کلام و محال و ان عمران حق تو با عمران خلق او باد ما که همه صبح و سام و ما حاکم بر حال عراقی که شد </p>	<p> عطا کن کهنی سمب ساز و من در بیج نکر و با حسن ابرو شاد کن و کنی در بیج عسل و کن بران در دینا و من در بیج دانه را در هدم و بهلو و من در بیج در ما من عس دل روح الامن در بیج بر عس بر سم سنگ بنگ در اسد در بیج ان دست ان حجاز صا سین در بیج در مجا بر ناد و بر دلس در بیج سال و محلی نما عس امد و هکس در بیج ماه محرم و صفر و ربیع در بیج </p>
<p> ای سر سربند و نسای فاطمه نادر بر سر سحر سنگ کائنات مصل نادرید کن در و ایل تادم اسد و الماس و سود و الماس در بیج لطفا حرا کسره و جو دلا شام تند پایال تم سوزان تنی که بود هر نیز حن و سحر و مال و حق </p>	<p> و بی مورد سیر نادر نسای فاطمه در تهنات تو و حانان فاطمه در صند چو لؤلؤ و مرصع فاطمه حور ذرات انس کل و بیخ فاطمه در کس حرا ن هلو کلسان فاطمه و سکا ان و دلسان فاطمه در نادر و شجر اما ن فاطمه </p>

<p>ویرکس دهر بار سر مهر بار دس اما آن که بود اندر نظر هراسان شیر بدست ال دبا حواش در پستان گفتا هر شکری که در کج حال ما از خدا عی و و میاد دلیل و حوا و بدست اله گفت که از کس حس هر جو بهای با حق او داد فاطمه حاکم سر یکس دیدل ساره کو و انحلال کفانی که در کج و در دایمکان دمان الحاکم</p>	<p>ویرکس دهر بار سر مهر بار دس اما آن که بود اندر نظر هراسان شیر بدست ال دبا حواش در پستان گفتا هر شکری که در کج حال ما از خدا عی و و میاد دلیل و حوا و بدست اله گفت که از کس حس هر جو بهای با حق او داد فاطمه حاکم سر یکس دیدل ساره کو و انحلال کفانی که در کج و در دایمکان دمان الحاکم</p>
<p>ویرکس دهر بار سر مهر بار دس اما آن که بود اندر نظر هراسان شیر بدست ال دبا حواش در پستان گفتا هر شکری که در کج حال ما از خدا عی و و میاد دلیل و حوا و بدست اله گفت که از کس حس هر جو بهای با حق او داد فاطمه حاکم سر یکس دیدل ساره کو و انحلال کفانی که در کج و در دایمکان دمان الحاکم</p>	<p>ویرکس دهر بار سر مهر بار دس اما آن که بود اندر نظر هراسان شیر بدست ال دبا حواش در پستان گفتا هر شکری که در کج حال ما از خدا عی و و میاد دلیل و حوا و بدست اله گفت که از کس حس هر جو بهای با حق او داد فاطمه حاکم سر یکس دیدل ساره کو و انحلال کفانی که در کج و در دایمکان دمان الحاکم</p>

<p> در کوه سبز بدو سواد سر و لعل از صبح تا ظهر برای غرضه وصال سر بر پیش بریدن رکن قمر بدو در بعل مرگاس او کسه دایمان کردین دست نادره جو دشت لاله سرل حرا به حال جرات سکس مال هسایت ناستان هم بر جو اثنا حلال پس شاکسته صفای در عین حال دیهان اعدا بدو و اطهار جور و سیال خمس در موقوفی و امیراله هم مال خوشتر و ترجیح سازم سال </p>	<p> کمره طلها که در کفان مصر و نه کجهانه مرید اندر سدر سکر چشاکر سبک لب سبه پیش اب سکر بر سر بر سر و او بره در جنت سکر بر چو ناز جوانان هاسمی سکر جمع بیوه سر و کوهل بدسم سکر بکر و کان جو امر و جوار عطس سکر چپ اریان بود در مجلس سراب سکر بر صند بر روی دست و ما اگر بحال رخ عنای کریمه مایه برای مام مظلوم اگر بلا </p>
<p> مریدان سید سر بر سر حد سال بود سر بر نفس ارباب سال حوید و آکی و در دیو سال نمود اگر و اصغر و دل سال کس نمود و در صا سال نمود بدست طشت طلا سال </p>	<p> دلا در شش لب کرلا سال بر اندک سمر کیدی بجم بر جهم بر تبه کای مظلوم کر بلاشت رو را بطل که بهر صای بر حلال را بکه مان چند حال و بر نفس ارباب را در یکم بود و سدر و طس </p>

<p>بر او مال حلال و حرام را دلالت بر عیال من و بطلم اصل حلال برای روح سزاد کمر و مهر و مال بر او بخای کفر و سوز - و تسمات من مظهر بر این هم مرکبان نامال من و حرم نوای مظهر حلال و حلال بر این برده ای اهل سم باهل و عتلا نکره سوا و نکوس و بی نه ما حلال بر این برده من را کس بر کس نامال حامی زن و مرد و دین او و مال و حلال سر بر هر دو و زنی کساده عرب و مال کفر من روح اسام مهر و مال بر این برده من را کس بر کس نامال کد سال و ماه و روز و عمر و مال و حلال</p>	<p>من مظهر بر این شک و حرام هر اثر و صد و پنجاه و دین در بر و حرم و تسمات و مهر و مال صاده مان عریان در امان بود بر این برده و بر این برده و بر این چنانکه در و حلال و نکاه و کس بر این برده ای دین و دین و دین در این برده کس من حال نو عرو کلاوی چال و کرامت و دین و مال در کس کس و کس و کس و کس در کس کس و کس و کس و کس و صورت بیلی و کس و کس و کس بحال و دین و دین و دین و دین بحال و دین و دین و دین و دین</p>
<p>وی هم بر این و بر این و بر این بر این برده کس و کس و کس و کس بر این و کس و کس و کس</p>	<p>ان مظهر حلال و مظهر نکره و برده و کس و کس و کس نکره و کس و کس و کس و کس</p>

دند - خوش برادر - و شوش	عمر - و عم و کل امیر - و کل
کاشی - و از فافله ناله می کشد	شاه - کاشان و ماند نوران فافله
من یکس نکلم اند و هم هرار	یکس نکلم و اند و هم هرار
از پی سپاه کومر و در پیش راه سام	وین هرمان شرم و شرمی - و سام
مسی بنیم و میو رن و حوا و دیکو	حراشک و اه مال و مراد و ده دانه
ملی کمر به پیل و لی و یح سرمان	دسی و تند و حسته ناو و ران
مد و قف طهر جیر پهای امام	از حو و سر و سوک و یکم او با فله
مان کرد و کمر به نادری و اری و یو	همو و بند و فافله و حو و دانه
اراکشاه و اهل سده اسکان کد	گاه یکا و حو و یکم و اس و ده دانه
حاکمی بحاکم و سورت او و سام	مر و کهر و مراد و اری و فافله

مریضی در کس

دیر کمر به جاح و سراد و ساد	او مان حق و اسی و ده دانه
اد و یکم و روح و روان و سول و د	لشده و اری و اری و دانه
ان را کوی که مر دیک و دوس و مطعی	نار و حو و سر و سیم و مکران کد
دس و دانه و اری و سر و دانه	نار و حو و سر و سیم و ساد و دانه
ساده که سر و سول و سر و دانه	نار و حو و سر و سیم و ساد و دانه
و بار و ی و سر و کوی و سر و دانه	نار و حو و سر و سیم و ساد و دانه
نار و دانه و سر و کوی و سر و دانه	نار و حو و سر و سیم و ساد و دانه

<p>ال، و مستطاب ای که بدو تا رسته تا آن که او را الی علم و طهارت سکس که که و علم و سکس که که و علم و سکس که که و علم و سکس که که و علم و سکس که که و علم و سکس که که و علم و سکس که که</p>	<p>که دست از سر بر سر خدا سال که ما بود در از ان سال قد بد که در حما سال که بود در دلش و ان سال که که در او را سال که در او را سال که در او را سال که در او را سال</p>
<p>مردن در سکس</p>	
<p>خود را که در سکس در سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس</p>	<p>و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس و سکس که سکس را سکس</p>

مرسم ارادم و جام کمره د	مرخص او برده سندان کد شب
کرچه ده و امراست خان دادن	اور جاد و جامان اشاکد شب
رتن صد چاله عرافان بحال	نعل اسنان او برعد وان کد شب
باله معموت مهر یک پسر	ناروح ماه و دره کیوان کد شب
آه او رعموب دشت کمر ملا	نروصد نوسه چهاران کد شب
صبح و شاس ارم عم و پیدر	روح سار حوات ان مان کد شب
رو دشت بیا رده در پیدر	درد او را رجا و در پیدر کد شب
نک سدا رجم نوسه اشکسار	سسل اسکش ارم و قمان کد شب
خاک ای اندر راه ان سان جوان	شاچه رماند کمر بر سوان کد

مربوب رقیب

ماتر ح' اید' یاد اسی جبر سن	نک ادر عین کمری داشی جبر سن
اکه بر سر اونه هر شام هر رنج	نک کسکار کد عی اسی ج
نک رادک ۱۱ فاطمه	نک راع دین ده ملک مراد اسی ج
نک گری ۱۱ من اندر دایه	نک ساه ماد ساه
نک کسکر ۱۱ رانسا ۲ ساه	نک ادر ادر هم عی ادر رنج
نک کاه ادر ادر ادر ادر ادر	نک ساه رانسا ۲ ساه
نک کوی ۱۱ رانسا ۲ ساه	نک ادر کد رنج رنج
نک کوی ۱۱ رانسا ۲ ساه	نک ادر کد رنج رنج

<p>ان سریم مال کد غرم ملک بود ران لک ملک کد ریدی بوسه فاطمه ساکی برای نام بوناوه رسول</p>	<p>بار جرم طلمها که دایم پنا کد شد کاهی کر کسه جحر کد جهران کد شد ادر جهر هست مانده هستی بوانکد شد</p>
<p>مریت شری نکر</p>	
<p>اچهر بوسلطان مطلوبان کد شد بوج بکلو فان هر ایل سال بد رحسین اوسع باعصر سال بادو حرم پیریم باس دو صبر اچهر اوکر کان سام و کوفه دید کرط ست ازین سر بچی بویید کد ششک سد بدر اوسع و صبر کد بند را نکست انکسر مرد بر بار او که شد بر محسین کد تده سد جرحسین کد هفتاد و نه سدی اگر مردان جحر سیکست دو رعاسودا اشته کد ملا مهر جرحسین بهر قتل شاه دین من جیکویم اه همداد و دود و نلا</p>	<p>کی بوج اسعد او طوفان کد شد کارا و لر بوج و افعان کد شد هر دم از عدوان دو طوفان کد شد لسه ان خان حصار چاکر کد شد کی ساه مصر کد کتاکد شد کی طست ایطله ها ران کد شد کی به ایوین عم ار کر تاکد شد کی جویوان و سلطان کد شد کی بختش بر جویوان کد شد کی به همداد و دین یا راکد شد جویوان لک و دین کد شد جویوان و دین و دین کد شد ان دین بکد شد اس ار جان بر کلو قش جحر بران کد شد</p>

<p>بدری بد باد را بیکس مصطر چنانم بد غزل محال موج خ علفا کجا جو مر بو که باشد کسار بو ما انکسر بکدم که واسل یث نیم سای قامم اما که دره حال بویر باد سایمه در رم بکش و بی بکسر سای کر ساد و ساد ساد اهر باد سای مرکب بر جویم کوراک بو جو سای اصم بد که حلف دارد ما انک و ملا از عم را مل ند نیم ما حاک شوا و س و صفی قادری</p>	<p>و زانکه که جدا ما خط جدا حافظ بدری بر سر عدوان جدا حافظ جدا خط سد و در هر جوار جدا خط جدا خط هم بر هم و هم جدا حافظ جدا خط عز سب ساد و جدا خط جدا خط که در کتب و نیم کوم جدا خط جدا خط بر اخی قتم او باد جدا حافظ جدا خط خو سراوی شرفا بو جدا خط جدا خط سوار جو امر با که جدا خط جدا خط سیر بر چه نام جدا خط جدا خط بر حال خین ما جدا خط جدا خط</p>
<p>مرا که گاه حل و سر سجده بد بزد و در ر بخت می بر بی در نام همدا و دوین برید در نام و س نام و کوم کوم در نام ان حرا ن هجده ساله کامد و در حره اسو بو حره</p>	<p>دران و او یوان حالی بد ماط می می حور حسن شد بدری در شان رسد و عام بعل ای لک ا و ز یال ت مکت ار چاست و در شان ساله کس ناله والله علیک من مکی طوفی لہ</p>

<p>مرغان هوا و ماهیان دریا از برای کسان که در دنیا رسته و درج می کشند و در این صفت بنا بر اسلیم از عیب ساکنی در دستان این درگاه</p>	<p>گویند که دینی از عیب است و بنا بر دینی باز و معین است امروز همگام و دایع و اسب است امروز از حق سستی هم است امروز یاد من این بهر فکین است امروز</p>
<p>نوحه ی دیگر</p>	
<p>افسوس و غم و ستم میسر میسر بر ستمی کینه او حولی می دین سراب هر دو در دوشه است مد کسره و عدوان هر دو نیک است اولاد علی بن ابی طالب نودید سراج حق کوئی و شانه طفلان صغیرین هر دو با فخر در حاله سوران بشیر نورین که دایم بر اسب سعادت و شفا حاکمیت بر این دایره یاد نه جو</p>	<p>کاماده سه سه حکیمان بشو نیک است کلوی می نیک است محو و بر بدی می رسد ساقی کو نه ماند محاسن نه اکثر اصر بل موج را حصار می بندد سر حلال تاج در هر دو بر سر بر سر نه لاس نه در سار و سر بر این حاکمیت و حوض مراد کار نیکدان هم و ظلم نکافر بیرون و در تو فایس بد و سر</p>
<p>نوحه ی دیگر از عیب است که در دنیا پدید می آید از کسب و خا و خا</p>	

ماهر کلاه و حرم من سر من	وله	باری ساه و ایتل دامن امن
امور منندم جو دست و امان		که ساه مرا کار و امان نامن
هر شعله که از من خشن کر نامن	وله	هان دادن دشوار مرا و اسان آ
باری ج و دور من بر کار می		خداون رو بر که دیدها گران آ
ماهر دکان که ما سی دارم	وله	من و من سال شود حق دارم
له فله اسل و حرم در نادر		والله که ما بین عسی دارم
باری منطیع و دیوانه رسول	وله	باری من یحیی علی روحه اس رسول
کاس نامول از ملح محمد پچو مو		باری نه دستگاه سلیمان کن رسول
سپه که ده یونجم شد او بجهان	وله	بها دحام خام و نسکی بدشان
نکران درسی پنج سام مدسوی		نکوش هوش هر الصات لسه
هر رس کر ناله سال سود	وله	ناله کو ار کنه بود ناله سود
کمال الصبر بل و حق و بشر		مسحور مسیحیان اهل لاله سود
دفعی علینا احسانه جاسر من کشته هم کماله ار ناله نو		
ای شتر خاطر من		ما یم و حاد ان سید و
ایل هوج در وضعیقه مردم		بل مس یتم خواش مصطر
در ساه و ماه نه علمدار		رجای نه مح و اج اسر
از سبب بهاء که فیه و سام		هوا دود و س فاده بدر
خواهد که اسب کینه تارند		سریگر راده نیم تر

که بود شروس و دانی است
سند حکام و قاضی هر دو با ایشان
رسد بحدود احوال آنرا بر سر
در مدینه رفته اند از این
یا تذکره رسد از او حالش
سطار ام، و سیر بلواد می
رودن شب هفت روزها در حال

در ایام تشری و ماهی مذکور
 مذکور است که در ایام مذکور
 در ایام مذکور است که در ایام
 مذکور است که در ایام مذکور
 مذکور است که در ایام مذکور
 مذکور است که در ایام مذکور
 مذکور است که در ایام مذکور
 مذکور است که در ایام مذکور

رہنمائی کے لیے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

در انقلاب ساسی موسوی ندیم
که ماجور رس و خوش طبعی ندیم
رحا ص سام نفس و سر ری ندیم
بها ن سود سال ری ندیم
فرین و ورم سر ری ندیم
موسم سمند و سوسوی ندیم
سال معرکه با دم عور ری ندیم
چ سله ری ناسم نکور ری ندیم
رخصه مار و ناصوسی ندیم
در اسان نو کلی و وری ندیم

<p>مادی نشین اود فانی ماسم دجور، چو لاله سراپای پیکو فاسم بحای رحمت عروسی کس بر فاسم دجوب تیرو ساسان ماح افسر فاسم دکسه کسته لکدر کوب پیکو فاسم دکس مول سنان سنا سر فاسم دکسید صحر جود را بحر فاسم دکهری فاسم و که سر را در فاسم دور و دور و دور و دور فاسم علام حلقه نوی امیر و در فاسم</p>	<p>بیاع و دین سس حم بدسر فاسم سس که سسه نکارب دین خلق فاسم سس رحمت مافو صحت دامادش سس پیر شهادت دهر سسه کس سس مانه صحتش بر سس سس سس حواهدش اند میانه حق سس مادر سس دسکا و عمار کس سس عماد فاسم دس سال سال سس دور و دور که داد مدام دهر و دور سس دستان حیس حاکی و سراج</p>
<p>هر دین پیکو</p>	
<p>حو که های بهان اسکار و نیم طاعتش و ساط اسوار و نیم سرای دست ادا را سس و نیم طینا سست عین و سس و نیم یک سپهر و سس سس و نیم تس سر دور و سس و نیم نمکد حال سس حاکم و نیم</p>	<p>سسه کوشل و بهار می نیم سرای نل سس علی سام و نیم دکیر سس و مال و سس و نیم سرای حال سس و سس و نیم سرای و سس و سس و نیم اکس و سس و سس و نیم شهی روح الامی و سس و نیم</p>

درد بیادم که ما را در آید
کوه باطله کاه که در سیم
سوانه وین که در سادام فصله
بیاد من که در حاداد در حاداد
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله

درد بیادم که ما را در آید
کوه باطله کاه که در سیم
سوانه وین که در سادام فصله
بیاد من که در حاداد در حاداد
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله

درد بیادم که ما را در آید
کوه باطله کاه که در سیم
سوانه وین که در سادام فصله
بیاد من که در حاداد در حاداد
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله

درد بیادم که ما را در آید
کوه باطله کاه که در سیم
سوانه وین که در سادام فصله
بیاد من که در حاداد در حاداد
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله
سوانه وین که در سادام فصله

مرتبیه عکرمو دخیل علک نوای کای و قنار مناسه دلازم

که خاندکم اورل صاکیای سس
مرد سوکم ادواع بسوای حسد
کم حواد شهندان برلای سس
که در سس رو سیکون نوای حسین
کوش ویش رسد اخر شر احسین
تمام مشورن از خاک کولای حسین
سدره مدد شکاف لای احسین
دیم مرهم اشکی رحه نایح حسین
که او دوا لای کشا خاندای سس
صالح دله سقای باو فای حسین
صلا دیم عام بار نای سس
یعیس ولای علی باشد بکار حسین

مناده رسر بر رول اهو سس
سده سرهم ار سس بر رول
سرو و پسته مرار دو سس
همه که دران قمریت سس
رو و بر اعطای و سس
روم نامش یای سس
کسم اه منده در سحر و حکو
سالک سکو سر و کره سس
رای تاره حوالان سس
داند سس بطور سس
دک و بان عرو سس
سعاد و جهما کطلک سس

مرتبیه دیگر

سرا دیم ده کمره رفا کرم
مدت بکوه سر کوه سس
وان فراس سس
دو چشمه جو سس

ساده سس کولای کرم
را که دیم سس
سرو سس
دو چشمه جو سس

<p>ندارد و در موردی که من تمام پند و در بر او و تو هم زکریا نو ید بخیر بدین نوا بر من تسلیم سها و ماکه محروم و علام در کفر</p>	<p>هم محار و نانا که مردم خو سرو حمد و پست و درم تسام سکنه خوش و خوش و خوش و خوش و سازد و متوال و طای او کند و</p>
<p>در سخنان حضرت مسلم است عمل سلاسل در دنیا</p>	
<p>تجرب و است تمام حکایت مسلم و قصه این سو یکدیگر اگر هر ار نیکش باغ حد و توانم و پند دلاسم و سخن او حکم سال مال چو کس کوه تلم مسلم این معیل ولی چه سو که ان کو میان عهد حداد و دلان عربی که درین راصل و مع او می هر اثر بدین خو ساه بدست پناهین داد علی الصالح و هر کوه و صغیر نوحه و خوش حد و هر حد نصیر و دشمنش که عین و دنیا هر از احب حق بر باد اس و</p>	<p>مناد حالت کس هو حالت مسلم سو و عصه و حال او هلاکت مسلم هو حق که حیرت کواست و مسلم را و و طعل شهید و هاد مسلم و صاحب نام و مودا طاعت مسلم دو بار و عهد شکست مسلم که کس نکود و در اسهر نص مسلم عماد شد متفرق و طاعت مسلم که هر درم ستادی و حد مسلم در آمد بد عمل و عباد مسلم شد بد مملکت و را و نصرت مسلم کسی که در جانب قراب مسلم که کشت و مباحی و نصرت مسلم</p>

ز جلد و زبول سدا و حلقو حیا
د سده و سامر علام ناله بگر
قد بر جو سر دان و حسن بختی نا
شجاع و صفت شکس مصمم در صفت
چو دندانی کی جواله فرادر غوس
ز اس غطش و فطالت سو غود
سده جنت رکوتی و سب و سجا
ند س سب بختی لیا هر دو دند
خود و سا علی داند و غرم سهر
سار از عدس و او دواز
ساله مای وای دما و اسرافاد
رو ماه و سب بگردن چو ماه و
ساکل و عینا سر سطراب
سناه کوفه سام از عمین و سنا
د کرد و اهتر ان کرب و فلت حرس
خطاب کردیم که کرا ساول و
چگونگی ال حاصل بر کرد و اب
حکرم اده و کس حل او کس حسد

محبس خلق و حلقو حیا اما و سهر
بر سب سب دس بود و سب سب سب
مکو که ارید کرد و د بخش مانان تر
رو سب سب که همد و تن چند صعد
نحوس که سب که عتاس و دس و سب
سده و در نا خا و اب و سطر
چند و فای وای سوا و سب دند
دند و سب و برای سب دند
و لیس سب سب و سب و سب
دند سب سب و سب و سب
که حتم دند ای سب و سب
کو سب سب و سب سب سب
و اب و سب سب سب سب
سب سب سب سب سب سب
که حتم دند ای سب و سب
سب سب سب سب سب سب
و فاد کرد که سب و اب و سب
که کس سب سب سب و سب

<p> سرور داره و جهم جاد ماسن م کد تو کرم بنوعادکر ماسن سر بر سر و سر و سر کدوب دامن او د او ادر آدر سر بر سر م و سر م و سر م بنوعاد که ماسن التسم ل نه و چو دای د و و کس و سر و سر سر و کس و سر و سر و سر مکن سر و سر و سر و سر د و د و د و د و د و د و سر کرم کد ازم و کس ماس و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر </p>	<p> کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر کد و سر و سر و سر و سر </p>
<p>مکن و سر و سر و سر و سر</p>	<p>کد و سر و سر و سر و سر</p>

کاه سهار انوار خود
 در راسد راجها
 ر ر ر ا ا ا ط
 سوار تاشه بد و عصبه او
 سوار مدد او در واد
 حربه که از او اسب کبی بد
 ر س راده انا و کبی
 ماد با پس و نای او الم
 که نیم اسم کاس مدد
 سکر را که در میان مطایره
 کرد که که در مشرق و دی
 در هر چه از این ریح اعیانهای
 در باطلوی حاله راس سلسله
 که در اسم فرود در راس
 که در ایدار دافتر الخ و سکر
 در سوار و نام و تاسن کس
 در سوار و نام و تاسن کس
 سانی و با مجلس سر و سوار

سوار با و که و و ا و
 در سوار ا ا ا ا ا ا
 از او سوار و کربا که
 اسی سوار و نام و تاسن کس
 در سوار و نام و تاسن کس
 اعیان سوار و نام و تاسن کس
 معلوم سوار و نام و تاسن کس
 سوار و نام و تاسن کس
 سکر که که سوار و نام و تاسن کس
 پیوسته کل عراد او اس ما که
 در سوار و نام و تاسن کس
 سوار و نام و تاسن کس
 با صد وانه طار و حق راس
 اهی که که در معلوم او و سوار
 سوار و نام و تاسن کس
 ران سوار و نام و تاسن کس
 سوار و نام و تاسن کس
 در سوار و نام و تاسن کس

<p> حکوم او که سده شد شمشیر حکوم او که از مع و سره او حد و حکوم او که کرب و مع درد دان حکوم او که آمد بحکم حق بدست حکوم او که از شمس و تحت سما حکوم او که از سر و سره و مجموع اب حکوم او که از راه و راه داده ال حکوم او که بهادر و کرب و کرب حکوم او که از و او سکه از راه کرب حکوم او که از حد و حد و حد سعاد و کرب و کرب و کرب و کرب </p>	<p> کجا است نکس و نکس و نکس و نکس نکس و نکس و نکس و نکس و نکس جهاد کرب و نکس و نکس و نکس حد و حد و حد و حد و حد و حد رعب و حد و حد و حد و حد و حد رعب و حد و حد و حد و حد و حد کسب و حد و حد و حد و حد و حد سر و حد و حد و حد و حد و حد سعاد و حد و حد و حد و حد و حد حد و حد و حد و حد و حد و حد حد و حد و حد و حد و حد و حد </p>
<p> و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد </p>	<p> و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد و کرب و حد و حد و حد و حد و حد </p>

[illegible][illegible]

نکوف با نسل حال سب حالت	نسل سها و سله ارس بحال
نک طرف صد حال سعل و کس	نرس افکنده همداد و دوس
نک طرف معوب دشت کربلا	گشته سربا ماچوانود اسر بلا
صح و ساشا ر م تم ردد	نوحه کرمون رخ واه لاردند
هرک راه لوجی در حرم	داد سله رده یوم دو دگر
مادر فاسم و نکسوا سرور	کردارم مهر و دوس بر سرور
ساد اصغر یکسودن کاب	کریم ر سراس در کجواب
ای کل نور سینه سدا	وس میورده ساه باسان
سربو ساسرک محرو و حوا	ه ساهو سراسر چون بحوا
در و م سله اوان قد سربار	ماسر نکرست از عم رانرا
سدر فغان در اهان سربو	حسن واسر و حسن طر و سربو
کعب اوان پاکیره حمام دیم	ای ریح از بو حرام دیم
ای دیم ادا کبر و راه معمر	فاسم رده ساس سون و حنجره
حمله در باغ حوا بی کلدار	مهر حین و فدیو سربو بیاد
سربو شب فریاد میدار در	کار و لایه است سربو پیش و پس
پس نم اپاد ماه دس بیاه	دوست شو حیمکار ارتکگاه
ادیمه من کرد سربو کس	حافظه دین کهنه دیر پیوش
اکه پو ارس حداسا و دس	ارستم سربان سار و بیکوس

شہر کھاروس کلام چان گذار
 بیستانی غیر اب اسس
 یا انکی سعت نہ ائیں ہوید
 نس جو سر کرد کار ارد و لعفا
 ستدریم جلد اش کار میں
 اسمان اوسیم دھس درمصل
 هر طرف کردند ان قوم ترم
 استر یرو اس اوج لامکان
 اسکے سد در کار کار دار
 باهر اراں رحم و جسم چال لیا
 شد بران راضطراب نوراب
 ار جرویں باله حق و مال
 شستل جو رسید و مد فر کوں
 راں حواجها و رسم ے تھا
 کہ نہ سمجھ کہ کہ دی بکاہ
 کہ بحکم حال حال روح پاک
 انکہ آمد بر سر من سمہ سرود
 سمر یای جیکہ و جیکہ بد

قصہ کو نہ کن مکن بر جو درار
 نہ حوائے حوسان و یو کیں
 مانہ شمع اسرں سر حواہم برود
 کسب از کوئی و سامی نہ ہر اس
 چو اسکندر ان صیج چار میں
 تا اند قدیم تھی کرد ید ناں
 سیر نار ان حمتق ابر ناروں سو
 کرد پڑ و اسر اسر تر و مسان
 ویر بکایو دست و نالیں شد رکار
 شد طپان ادر پست دین و تر گدا
 در تلاطم سر سر سحر حجاب
 شد عیان سو سو وار بر فلک
 اسما ساکی دمن سدے سکوں
 مکہ کردی میں کہ تر نہا
 کہ نہ سعت کسب ہا در ملک کاہ
 سر ہا در ہکسی و رگ خاک
 انکہ بر پہلو نشستیں برود
 آمد و رسید اسر نہست

دیر پیش تو کوشش بر شدم کو سواد	حاصل الی عام را فحاشا
هر صد فواید در ویاب کوهر	در بهمان من بهشت از هر بهر
مل سواد را حوائی با تو اب	که خطا کارم من از راه صواب
هست مهر باد را فی سبیل	اس باب و در حلقه و حیث و سبیل
دل کام دل کام دل کام	در رد سران من از خط اب
سسه کام سسه کام سسه کام	و زبان و کور کام در حجام
سر سرار بشن کامی سدلک	لمصلک سیر حوالم بکطرف
کاوان کافر بکرد منع اب	و ادم و عام در اس در حوالم
کر مسلمانان کاو بیستم	من مکر سبط پیغمبر بستم
بهرای از و سر یم محاک	حد در اس افتاب سعله ناک
در عیانان کو دل سشما هر میل	کس نکرد افرقه بزم نام میل
حال مال از عتبت حیرانسا	کس ای نا مال مردم از حفا
یکس بهل و تهنی صحن هر اس	سکسم کو دید و بی یار در نا
خوناحی دایر بیس حق حوالم	چو دهم دایر و در دای حسا
هر سجاو کسان خود حلال	میکنم ای ناکسان بد فعال
سور کستان و روم و بر کمار	در دهم دایر و اواسد نا
او بر دوست صحر و حوال	در دهم دایر و ناس مشت عمال
سوا هفت از بهل سدر به مال	نسکه گفت از اسکالام سو و مال

عالم را داده بهر سلاطین
 چو شد من را دستگیر و رهبر
 گفت روز جمعه وقت نماز
 ایلم ده که حصوع و اسهوع
 طهر و دیکان سه ربع
 اگر داریون سه اسب و سوار
 نامل و نس و سم پراب
 درهای شتران ریخ و طم
 کای خدای لاوال و لور
 اس و اس و اس و اس
 شکر بعد از کرای کرده و الحمد
 کاش مردم و مر از جان
 رت و آداب ای کریم کریم
 کارش حسرت را بر جلیل
 لطف و حالق لیل و نهار
 کای و خاتون برین دست
 بد و بد و بد و بد
 لای عالم را ماهی با ماه

هفت باسد یوسکان پسانان
 گفت سماء الله را جعون
 خلق باحالی کند را بر دما
 بعد شکاری کم بعد از کوع
 روز و کانه حان سمار و حو
 پس محال را بهاد و عجز و
 کرد دل از غیر جان و حو
 دیر چهره که ناملت سلیم
 نارا بکدی که دم در لیل
 سرمان همان را ان و نمد
 کس کویب مددش برین باهنا
 کرمی و محمله برین و
 کی شام و اسطادری و
 کانی که کرمی حلیل
 نادر را در ده بهان و اشکار
 سرین من و ده و نادر
 کان و لیل و نادر
 کس شفاعت بر سعاد و ارشاد

مع اسرار را نے اسرو
 کہت هست ایچو الماس کون
 حوں کم د راس ارجوں سب
 کہت بودہ این کلو ولعل لب
 مع فولاد باں اہل دلے
 پند پند ای سحر اسر سم
 ارجل ای سحر اسر و حسا
 ادوا وں سر سوزی ارجل
 دیکھ دیکھ سوچ نام ان
 وقت لنتی میدہ ارجل
 کو حیب کر موف ارجل
 کہت سرد دھ دھو ارجل
 شکت کر با دیر ملک مل
 کہت امام دیکھ ارجل
 دستہ تائم راہ دسویں کرد
 اندم با سنا داند سر کساد
 کہت سر دیکھ ارجل
 کہت کشا نیس داساں خوش

سرد دھماہر دوار س کلو
 چر کلوئی نسلات دسہ ثنوں
 ہی نیکو دھو من حجرت
 نوسہ کا حد و نام دور سب
 سرم داند ارجل وارو لے
 صکتی صید حرم داند حرم
 ویر سرل رما داند میرا لہ
 دسرا سر لوی لشمہ ام
 سوتہ نامہ ام ارجل
 کو حیب کر موف ارجل
 دیکھ دیکھ ارجل
 کہت سر دھ دھو ارجل
 شکت کر با دیر ملک مل
 کہت امام دیکھ ارجل
 دستہ تائم راہ دسویں کرد
 اندم با سنا داند سر کساد
 کہت سر دیکھ ارجل
 کہت کشا نیس داساں خوش

کو بر ل، رسیده باحد
 کوه را در تن سانی ها کدا
 خوری اسیران دل خوش
 رفته مار و چو سوخته مهر
 را ساری او فخر برادران طار
 سحر می هم مهر هم بر در و بنا
 ملک سواد را از ان سحر
 در این ان سحر درید
 از این و عذر و دامن
 کس نه اند را الا
 پریم اسرتا را د آکثر
 از آن کس بن و فرشتان
 دست به اسیران را بر دنا
 که سعادتمند در سینه
 عاقلان در حصار را
 سینه حصار از اسیران
 در سینه دین کا مال کس
 در طایف و دران و سحر

باچه ن او در وطن را بر سر
 لاکه، المطان و سحر کلا
 یا خوری داری نو در
 یا خوری عمارت و بی در
 ماری واهر و خاکناس
 یا شکر سحر مری باوان
 در حال علمه ای
 در این آله سیاه مال
 مکرر در سحر و سحر
 در رده سحر و پاسبان
 در سال و اسیران
 از او عاقلان و سحر
 در سحر و سحر
 در سحر و سحر
 از این و عذر و دامن
 کس نه اند را الا
 پریم اسرتا را د آکثر
 از آن کس بن و فرشتان
 دست به اسیران را بر دنا
 که سعادتمند در سینه
 عاقلان در حصار را
 سینه حصار از اسیران
 در سینه دین کا مال کس
 در طایف و دران و سحر

[illegible]

تهای چهره سها شد سلیمان وار
 بر روی سقا و سقا بر
 نرا نکرده بهر جانی نکند نظر
 بداشت خوش کند پادشاه انام
 بدست شاه که بعضی دوسا
 سد ده لپوشان مصطفی احوال
 که باز اگر کم از عدل را سوخت
 در این کماله دوریدن و فاکسان
 که با کد اطرش پخته هر عالمه راب
 و باله راب صفت لا عرفه و عید
 و بر دوشت نشو و جلو کر کرد
 چو کست هر حالش در مکان احصا
 و دانست که توان سرور بر سر
 رسد و دید و احوال را حاکم
 بر آن کرد که آن که به بهر نام کس
 حوائج او را رسان یکی بد و عا
 مسلح حاکمه سید کوب
 هاجان که حدش بر سر و سر

کسود و بر سر دال بر من و ساد
 کس کس نامد کسی بحر سحر
 بی شخص بعضی امام حر و سحر
 محکم حاکم بر من شکر ظلم بر من
 بهر حم پال سلیمان حرم اهر من
 مؤثر روی بد و کاه ارد معال
 بحال مرد و دلاز ای کیم رنج محس
 در بد حب کرنا خوش دلاز
 بد بد کس حوائج روح نکند معا
 در طهر و نه چو نه ندر است
 در شرمه و حسن اصاب پر کرد بد
 فصاحت شد شد حله حور با صا
 حاکم بر سر اس سانی کوب
 که داده اند و کف حاکم طاف
 حور و غلط و اعطال و حور حبس
 که ای امام امم حور و سر
 شمع و حور حاکم امام حور
 و حور و حور و حور و حور

که مکران ناوداد اسل حادی بود
 مکران ملک لخمی بسان ارمداست
 پنج کعبه حسرت ازین آتش
 صادره ناس عریان درهاها بمو
 دو حاد و قمر نفس العیر کردیدند
 پس کوفتس باه بار این بکشا
 راهل نادیده حسیکه بخاندای حس
 دل سمد بهر باله جاره دگری
 رواندند دل و مراد و اوصاف
 چهره ملکاه که همو شود در عیان
 فتاد ناس صد سال از پیش کشا
 نناد مست فالو انا به بر رست
 رجا و دو صد و جو سده است
 حسا کردیم دل دست ناو کفت
 پس مارید بر دسکه لبر تو اهر
 دکیه گیس جوانا هاسی حلال
 صادره قمر بچون دس یارمان
 رول کو دهر این دل مکاه چها

که مکران ناوداد اسل حادی بود
 مکران ملک لخمی بسان ارمداست
 پنج کعبه حسرت ازین آتش
 صادره ناس عریان درهاها بمو
 دو حاد و قمر نفس العیر کردیدند
 پس کوفتس باه بار این بکشا
 راهل نادیده حسیکه بخاندای حس
 دل سمد بهر باله جاره دگری
 رواندند دل و مراد و اوصاف
 چهره ملکاه که همو شود در عیان
 فتاد ناس صد سال از پیش کشا
 نناد مست فالو انا به بر رست
 رجا و دو صد و جو سده است
 حسا کردیم دل دست ناو کفت
 پس مارید بر دسکه لبر تو اهر
 دکیه گیس جوانا هاسی حلال
 صادره قمر بچون دس یارمان
 رول کو دهر این دل مکاه چها

سوختن در سبزه عین یکدیگر رسیدن از
 که تا این مرصعها در سرخوار
 بوان از علی بن عمر حسن اساس
 یکی دیگر بر او نیز بیکوی نفس
 سوال کرد که امهر ابناء حلال
 بنامهای که این دشت را خوانند
 و این که اول فصل چیر سلسل
 و داشت که آن سوختن دایره
 عجاایب مساندین وید ^{چندان} سخن
 یکی دیگر معلمان که بلا ماه
 که او داده بدوای چون باد ^{باد} ص
 بر آمد جد دست هم سر بر او
 در هم ناوله بدو ^{دو} حسی
 دمی رطوبت قدم دیگر کن ^{کن} لایس
 دو است که شاه ملک سر بر او
 خود را حال عم سهند جو آرم
 مکند ناح در وای ویرید جامه بر
 که به کعب که هست این شهر ^{شهر} آستان

کلوی مار و صد واد ^{وادی} کی مر
 فصل و فیه لیل در ^{در} آستانه ام
 میادند خود رسید ^{رسید} سر بر او
 که مار پارس ^{پارس} نداد بر او و ^و حیدر
 که صدر نور جمال نو نور ^{نور} پارس
 کل را من که وار دست ^{دست} مار نام
 علی اگر وار ^{وار} دود حلیل حلیل
 بهی رسیدن که می ^{می} کند خط
 که شد و سلسل ^{سلسل} سرش که ^{که} جو ^{جو} حیدر
 رسید ^{رسید} سر بر او ^{بر او} پارس
 جان ^{جان} سر بر او ^{بر او} که ^{که} آید ^{آید} سر بر او
 ساد ^{ساد} سلسل ^{سلسل} بهی ^{بهی} چو ^{چو} کن ^{کن} بگوید
 شد ^{شد} دست ^{دست} بر ^{بر} مکان ^{مکان} بجای ^{بجای} که
 نماند ^{نماند} است ^{است} کس ^{کس} و نام ^{و نام} و انیس
 دو ^{دو} که ^{که} چو ^{چو} حیدر ^{حیدر} شد ^{شد} بر ^{بر} سر
 سر ^{سر} آمد ^{آمد} که ^{که} دو ^{دو} صد ^{صد} می ^{می} و ^و بدو ^{بدو} پارس
 و سو ^{و سو} ناله ^{ناله} بهی ^{بهی} حلیل ^{حلیل} و ^و مکه ^{مکه} پارس
 سه ^{سه} ماه ^{ماه} می ^{می} هفت ^{هفت} و ^و مام ^{مام} عباس

<p> ای مانی اعلیٰ اسمی کل امور حدیثی که درین مامول عمدت میسر که در دین کس را وید نسا حاکم که اکمل دین در مین که آنکه قره عینی ما حاکم دین هر از راه بود که نصو هر از و دین مام و در دین دین حور و دین و دین و دین و دین این ادعوات که تمام تمام و دین قرمانان کوی و و تمام دین سرانان و دین حسین دین دین حسین و دین دین حسین </p>	<p> ای مانی اعلیٰ اسمی کل امور حدیثی که درین مامول عمدت میسر که در دین کس را وید نسا حاکم که اکمل دین در مین که آنکه قره عینی ما حاکم دین هر از راه بود که نصو هر از و دین مام و در دین دین حور و دین و دین و دین و دین این ادعوات که تمام تمام و دین قرمانان کوی و و تمام دین سرانان و دین حسین دین دین حسین و دین دین حسین </p>
<p> که و ما مامول دین دین دین و دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین </p>	<p> که و ما مامول دین دین دین و دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین دین </p>

یک دیگر و معیار که ملا معیار
که کاش بسند او دیند که در بد
چون معتقد بدیدم سال حایبر
که احست تم سو شکست
دین رسد ترا و رحم بر سر کن
سهم که کسی اهل اگر چه بود
اگر حال و تقه سال سارم
در انست که چو دیدن امان
عمرای در هر ایوان هوس
بعل کوفت نفس را بر کسب و سار
بد و در جمع دین شو که بر پر
و شکسته امان و فرای کرد
خطا که در نگاه او و سر لغا
بصیح و سام ساسد بار و رهوا
رای و ایران بعد نام و بر سار
و است که آن معنی ای حق
مردن بیکران سر کام و چو چرب
سازد دید مالای سر حتم و ان

نمود و در میان آنها عذای خلق جوان
 بدادند این سر بسری نای اسیر
 سر بر سر راه حور رشید افسانه را
 رساند و اکسیر موقی در سبب در بریدنش
 و هم خدا شد حاکم چو پیکر بر
 شکست ماهور بر بحر چو نشا و نور
 فعال حق و نادان ملایک اندام
 باله خویش صد چال ناز و عطر علف
 که شد سکر اهل و هم غلام و سر
 که شد ملک و عالم و عین ماه و صبا
 که در دین ایمنی مرداد نامه
 سلام مرد ملک و عیش آن باز کرد
 که هست اسبند باله شد شهنا
 پی ریا و اب او ساکنان اهر و سما
 کند ملایک لیل و نهار استعمار
 مقام که هر بحر جسم باله دید
 شوهر بر بسایند و عطر از احب
 دیوانه المیار او مهر عالم ریا

بنان حکم مرا ازیر بسند اگر دین
 جان که دست که او کرده ^{دور} ^{دور}
 در انجمن عذرا طالع حر میوار
 و در پیشه که کسند و شیرین
 در خانه از او سو و کدبان
 چو زاده در عهد الهان کمرین
 و دانست که آن بر کردید داود
 در این امر بود داهرا عین
 عالم بود در عمل و راه مکتوب
 در هر سال و راه مکتوب
 در آن و مکتوبان و دین کوه
 رعایت اسل سیدین رحمت ناله
 چو ناله سیدان و ان امام عتبه
 بمو ابرو مجلس یکانه و در آن
 کنی سو که بکدم ما و سو هدم
 در اهر نس که در سپهر اوج او
 مکتوبه و مکتوبه چو اوج او و حجت
 و دانست که سن سال چو مکتوبه

در من هر سال و بسند اگر دین
 در انجمن عذرا طالع حر میوار
 در این امر بود داهرا عین
 عالم بود در عمل و راه مکتوب
 در هر سال و راه مکتوب
 در آن و مکتوبان و دین کوه
 رعایت اسل سیدین رحمت ناله
 چو ناله سیدان و ان امام عتبه
 بمو ابرو مجلس یکانه و در آن
 کنی سو که بکدم ما و سو هدم
 در اهر نس که در سپهر اوج او
 مکتوبه و مکتوبه چو اوج او و حجت
 و دانست که سن سال چو مکتوبه

و انما من حق و مال برادر بود
 و بعد با شریعت می افتاد که
 روانست که خوشتر بر حق ماطو
 بر او افتاد چه اسان که دیو
 در سکه خاوی عاقلتر معجز است
 فصاحتش بر حلقه مدبر کردید
 رشادست که او حکم را می رسد
 عو نه اند کراں در شهر مصطفی
 اجمعت باطل خودان لغت بدو
 فی الدیة سلطان دین مستقیم
 میرسد بر که شهر مدبران بود
 اس در فرزند حسن که تیر کردید
 روانست که معقول و اشراف
 که بیام خود و کوی و شهر
 که در دکانه تا صلی الحاکم
 که آن گروه دعا بدت را بر کس
 در دهانه است سماع نا اتمان
 که بیکه که اندیشه که از بد رو

و سئل که در میان یونان و حبش
 بد و سنان محاسن خواند کود
 امیر کل استر معمر صادق
 و سنان بر یوحنا بر سر افتاد
 بحاص عام بود که شاسق هر
 شاس بر یوحنا رسید مسهر کردید
 حرسید ظاهرین مریدان
 عدیپاه و شوشر اوچ سام سنا
 فضل مهر سپرداد دست کسر
 باس نهانه شو گفته معطس
 عوار که در دین او بر دین رود
 یوحنا بر سیر حاکم اسدند
 نامری یوحنا صلیح یسوس
 که صلیح و مراد بد که معبود
 رایاه امت بیاضی سؤال در صفا
 و کوی و روت بد اللهنس هم
 حطان که شمس الصبی سوختن
 که هسل طامس از دور و سوس

و دانست که آن خادم شقاوت
 درسد چون ستوان امانت
 در پس ساله او شد که نشان مولا
 درسد ماره و هر چو بکه در کاش
 دنا عم خودان مقدسای او هیل
 و لنگها و حکم که خدا خدا می کرد
 که چو ساه سهندان بها حال
 در افتست سر در و ستاد زما
 در سر به روز امام زمانه بگذارد
 که در سار و خود و مال می بدم
 بماند هیچ دیگر از چنان من مانده
 اراد محبت و آنکه در مکتبم
 بر سر من می کشد ای امام امم
 حرا دار امانه و کزای صعیف بها
 که در دامن من نه زده هیچ کسی
 رواند که حور شد استوار
 که است عقد سلاسل چو آید
 همارا رخ سعادت چو طایر هوا

روانه کسب سود امام حق و سر
 بمو سخی بلعی درون و حد و حد
 بمو دانه خدی ساول و حرم
 سدا و شرایز او محمد محمد اهل
 عصا اهل السن سدر کس در مریز
 که می در دین خود در صا و مانی
 که در دین یار و حکم که بها
 و ثاب در دین و سر امام سود
 خطا نکرد دست و پیرا
 موا امانه و مال و مال بدین
 سدر اعز با کیم اهل ستا
 که رفاقت حد و دایع اهل دین
 که سار و سر و امانه مکان مسیح
 هم امام و ان رشع و نداد
 که ارض و سما علی کم سله
 چو کس عالمه امانه کس
 نکال حل در سن قد و کمال
 سر از کس ناسنا سلیمان وار

سلام اسلام دجال کش مهاد کش
 صبح سنا است و در داشت نفع
 و در بنوعی و محض خود موسی
 شد بر محرابه و در دلسک
 که بر من رسید جمعی و کفار
 یکجا چون در کاهن آمدند
 شد بد ما را بعل چون کفار
 نصیحت نمودن استخوان و کس و کیس
 و در است که در دنیا شر مطلق را
 به لیت کش برهن بد و اولی
 و در آمدن محمد بن حکمه اسلام
 به در شمع و من پر دای خود
 شرار حواف سه الی ایما علی
 مانکروه و عیسی و کشت شود
 امام ناله بابا کی دمانه سیدی
 حرفه بر سر عتد اسلام
 و در دمانه دانی شد
 و در کینه سالار دانهای

که بد مدام اسرب مدام می سرخون
 لعن فریاد و در سم بد است و در
 هر امر محروم و در برادید نصا
 فوتت نامه با صوفی و در و در
 سر و شو و شو و شو و شو
 عطا نمودن اسان عام حله شاه
 در آمد بد سر مراد امام کاد
 شد بد حله سر مراد و صغیر که
 به کل عیسی مریم انا و حق را
 نسوزد و شد بر او و شد لک و بد
 مدد مؤمن و بود و حاتم و
 در شد و دهم سو که روانه
 کید و صد دلا و در اسان
 سخی مطابق کف و اسان او و
 در دمن و عقبات او و در دمانه
 بر کوه و سن و سنا و می مثل بر
 که حال صبح سنا و در دمانه
 و در امام عجم امیر محب

دوازه گشت عیسا ^ع و مهر عالمنا	پروا من که کرد بهان سر بر سجا
طلب و نودیل و در صیت	پس اعراب و اسیر بهد و هر معا
هو اکلس و در وین در است مرا	نکویر که گفت که امروز را خواستی
بدای دانه الموب اسماع کم	رسید و من کارش شاه داود ^ع داغ
مخال لریر که از اسیر است گمن را	سارا که در به خانه برده می گن را
بهفته را و دیار و حکایتی دار	کمن بد و سر دهمی شکایتی دار
کود ارمه سلاب و حو حو برها	خوید نمودل و خواهر حالی از اعدا
دوازه گشت از اس محبت اسان ^{نویس}	پس ابرای ای ماحا و اد و الم
بهشت سد و در و سر بهشت ها	پروخت غلام بر من ساحا احا
عرب و از حال بدلت حادی	فادیده کوان ترک ریده ناری
بجاسته و در سر نو صم اسرو	روا نقیب و حادش حسین ^{حکو} نشه
مرا ویری که عاند و هر بلقیس	کسی بود در ^{۳۳} انجس سالیش
سوان ملاکتی بخار و نمایا و کسد	کسی هر دکه و سیکس چاره کد
صدای ناله و اسیرا و انما	که با که از طرف می نامر شد مرا
پس لباس عرا و در می فیسیر سر	بدید گشت حوایی رواه نامان
هر که می بیند در احواد نام بوا	سید ^ن حو سربالین ان شهید ^{ستم}
که داست ^{روا} بر نه جمل طلم ^{روا} بخت	نکویر که گفت که ای نود ریده
نمود و درم بیعار چوست تار	کللم سگدل است و ب عدار

دکتر و باغ سلیمانیش عابدان	دکتر و باغ سلیمانیش عابدان
سرسیدان دشتی کویدستر افسر	سرسیدان دشتی کویدستر افسر
سوس ندانستر فاهر و کچو سید	سوس ندانستر فاهر و کچو سید
شاهو کچو سر سنان بد کلام حق	شاهو کچو سر سنان بد کلام حق
بداد حاکمی کنن سزای رحم کوسم	بداد حاکمی کنن سزای رحم کوسم
مرثیه در ذکر	
را اهلان دین و دنیا احوال	دندانسر ایش انا احوال احوال
چو نسکان لیل و نهار احوال	دانس عطف و محطات سوره احوال
سیر بر جلی صفت حاکم احوال	کند چو بحر بحر می بحر احوال
سیر بحال چو ماکو دکان احوال	سیر سانه حور و دکان احوال
سیر بعل و نیم ترکبان احوال	کون چو فاسم داماد دکان احوال
سیر چو نیر و سینه احوال	سینه و سینه و دکان احوال
مدراج لعل لب حریر احوال	دندان احوال و دکان احوال
مدراج سر و کل و غول احوال	چو بلبلان حوسالمان احوال
مدراج چاه حواس و دکان احوال	بداد حاکمی کنن سزای رحم کوسم
مدراج راه و سواران احوال	دندان و سواران احوال
مدراج تار حاکم احوال	دندان و سواران احوال
مدراج تار حاکم احوال	دندان و سواران احوال

<p>در اسماء تو چو مرج سکسکه نال تا مهر امیر نهی یون بود امثال و تا که هیچ بهج بهج نال گفت اسم رسیدی عید بد که حال عرب بدست ظلم و کناست پایا یارب مو شاهد می خدا وید دو شکست و پهلوی می صدم بد موتی مسلسل در کوتری صلا کوید دلال دان را دره ملال بالاس معالعالی ملال صلا از سکر و کبر چه ناکه گیر سوال</p>	<p>هم بر او صغیر تر از سسکه با حد می اگر شد در حدیست قما امرو را رگناه من که به محنت تو دم محو است و س چو شد و شرم کدم کر اگر کات و عرب سرال یزیدی بر سر می که شیر جدا گیر سد محسوم رسد در سسقط در کهما سوی ظهور دگر میهمان ما اکنون وصلی بود از که صفت شا چو سطر المصا دروازه صلا و اندر یزد نوی و شیر میسر</p>
<p>مکالمه کرم و سمان بد و سب تو اصال امم من رحمت و حسن در حال او ایند صعب دیاں در حال افتناو اده در هزار و ستم ماه سال او نذر مشرب او عیب اهل و عتلا تو محروم دست موجود لیل ملال در</p>	<p>کفای خوشی دایه سوال و حال و در سقا فیه حکم یار سر حد مردان سر بر دیاں سر سواد شرمند از رسول محل هضم ای سول حرم مکره ساد در خانه علی اگر در دسام بالحو سکه اسنا</p>

دس شعر کہیں ہاں ملے حاکم ایچو کا	دربند کشکاب محبت سلیمان اچان بیا
مریتیں دی بکر	
<p>علی اصغر کل دستام ای رود دھما سالہ وسد ماہہ رودم مکیداکستراں اس ہم ملزکست رہ پیکانی کہ اندر کلوس دس ویر دنام رود و داست کلوی چاک چاک ارد اس حلا حوار کویت دوم امر رود جو بر سر ساس در ہماں چو محو مادرت لیلی شب ویر چر بلبل ای کل سر مادر مہ توئے ساراب ومن لہستہ آب نودہ طہلی وں در سر سری پیار ہوا رہا ایتنا ہماں چو رسد ارد عبت ہزار سال</p>	<p>مخوردہ سر ہر سام ای رود کہ سد ویاں جی جی نام ای رود دخانی کل ویر بچام ای رود چو دسر جو در ہر حمام ای رود رود و دی دہم ہر نام ای رود بیابان خطرہ در امام ای رود سار و سی مہام ای رود نسام و کر ہر سر کرد ام ای رود سکو ویر ہا ہا حیرام ای رود صہم ہ تمام در ہمام ای رود رفی حیدان میں در نام ای رود رکہ رند ہوں ما ای رود ہماں و کر ہر جا ای رود بہنی نامہ در ہد نام ای رود</p>
سکا لہ غلاما طاہر ہزار بادشاہ	اسیر ٹو مہ سیر اور اسیر
کہتا ماند مان عم اعتر چو خان	ادمن نکل بھی لکھن وں حاکم

مراستمد حادیکس

وینم خیر کرد بان و با و آنرا بر ش	شاه که مهر و سب بدست شد
همه دادند به در حور مجنوس	بدادین که سوزانگه است لب
سفر کرد و ادب در در برادرش	مدادین که کشفه در در برادرش
عادی و کینه عامه اوقی اعترش	مدادین که کرد و سر با بس
با مال شد و حال و حال پیکر	مدادین چه بیکو قاسم و یل اعتم
که سر به پستان و در برادرش	مدادین و کینه که او است و در
دل اسفان و رحم و در برادرش	مدادین و حور و تمهید و در
خود و مداد در برادرش	مدادین که در حد و در برادرش
همه در برادرش	مدادین که کینه و در برادرش
عادی و در برادرش	مدادین که کینه و در برادرش
کس و علی اگر و ستاه و در	مدادین که در حد و در برادرش
خدا و بان و در برادرش	مدادین که در حد و در برادرش
در شام و کوه و در برادرش	مدادین که در حد و در برادرش
مدادین که در حد و در برادرش	مدادین که در حد و در برادرش

وینم خیر کرد بان و با و آنرا بر ش

کریس در برادرش	ادین که در حد و در برادرش
رحمن و کوه و در برادرش	ناسه و حور و در برادرش

[illegible][illegible]

کرده و در قوم سرمد پلشد
 سرا و در دشت ناموم الحسا
 و کین در کهن سراد و هر طرف
 کیمین آمد و اکرم جان ساد
 که کشاد را با دست ساد
 که شد از سما کسر صد هزار
 در کشت اشو مساه و د
 بقضا اگر پس کسم دو الوعار
 خود را سار کاه و ان شی
 نهران و قول خدای جهان
 هوشد کسب و اگر اصغر
 سدا عیس سیریم امر و فتح
 و لی تو دیر من نک و سر هزار
 سپیدم در احوال و روح الامس
 که حب و ساسد و احوال عام
 کهای جان حلال سلیم سلطه
 یو امشب محبت پر خند و باب
 نوحی ای حین معرو کایات

[illegible]

در محکمہ مطبوعہ و دستخطات
معاونت و سربراہان اسلام آباد

لا یلا ا بارعب دنا و دکار
 سطرین عطار، ملیل حلیل
 و یادش فان، صدادر صدعا
 کدر بران سودس واسن ملک
 دسسم و هم کوثر و سلسیل
 دقناه و کذل تا فیا م ویا م
 ستر دد و سقی هم سعید و ضیا
 کس نمک هر چه هستی ستم
 بر پیغمبر اکرم اصغر و
 کشتن رخت و رخت و رخت و
 فراد ابراد شهید وار ستم

نظم است در شرم شرب و عمار
 - شرب لا - لا رخت و
 ابراد شهید و عمار و عمار
 عدلایت دهم ابراد شهید و
 دهم ابراد شهید و عمار
 دهم ابراد شهید و عمار
 دهم ابراد شهید و عمار
 دهم ابراد شهید و عمار
 دهم ابراد شهید و عمار
 دهم ابراد شهید و عمار
 دهم ابراد شهید و عمار

نکی خاک گدازش ناشی شود
 که چهره محال درین چهره شود

الحمد لله که تمام شد مجموعه مرابی مرحوم میرزا محمد ابراهیم
 شیرازی عمال محاکمی حسرت لفرمان صاحب اسطاف
 خلافت تله قای حاجی سحیحی بخلائی جاری
 مؤثره الحاف العافی مؤثره الحاف العافی
 الحاف العافی مؤثره الحاف العافی

نویز ای دل در ره خدای اید	نویز ای دل در ره خدای اید
تو را زلفه و جان فدای تو من	در آزار الله و رسولهای او من
نویز با خدا و خدای تو من	در این محبت در هوا و کربانم
عزادار صاحب عرای تو من	هو کسره سدی نیست لب
خدا کنم بریدن کان او بود	چو تو آمدی از عدم در وجود
سند نام من در خدائی بلند	و بیس نوای مدء از جسد
سهادت شفاعت سوهر حق	محام و سالک چو کردید جسم
دو صد مستری باسدن مستری	در این نه صد چو تو بایک کوهر
سد ماه فریان و ماه صنام	تخم نور برای سه نشه کام
که نکد شوی از جان و ارحام	نهر بان جان و جان جهان
ندی با صامت همت رسب	و دقت کرامت بر این صر دسب
دوام خدا و رسولستان	سودا و بریان نام از هر مان
سرت بر گسان کن و وارها	خدا خواهد سر خدا رفعا
و سمتش و جحر ملت تحت	کهی هر سو رو کمی در جت
سو یا میال هم مر کسان	ملت در میان سر و ر و سا
سود قیقت از شیخ شری المهر	و میرات مرق پد در پسر
استام و خدای از صغیر کمید	خدا اهل ملت تو خواهد اسر
حاجاره سوار و حوا نه نشین	رن حوا هر و دختراست دکن

اعلان

ہر

کس کے طالب

و مراغب ہو دہ ماشاء اللہ

اس کتاب ماسایر کتب

دی بیکور را از هر علم حواء عربی

ماسند یا فارسی طلب نمایند

مستثنی در محلہ باب اللہ قالات

اراقای حاجی شیخ علی محلاتی

حاضری ساریچ یوم یک شنبہ

بہر جمادی الثانی

۱۳۷۱

یکم

سیصد

تیس

